اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۷۸
دوره دوم
دوشنبه ۴ خرداد ماه ۱۳۶۰
بها ۱۵ ریال

تا کجا خواهند رفت؟

برای آنچه اکنون در عرصهٔ بالاترین مقامات رسمی ما می‌گذرد، گمان نمی‌رود که بتوان نظیری در تاریخ کشورها و حکومت‌ها یافت.

انقلاب اسلامی ایران، در بغرنجی مسائلی که در برابر خود دارد و در بافت به هم پیچیدهٔ آرمانها، خواست‌ها، تعصب‌ها و غرض‌هائی که به حرکت در آورده است — و نیروی ناآزموده ولی عظیم توده‌های مستضعف به این همه مجال تأثیر وکنش باور نکردنی می‌دهد، تا به جائی که برخی خود بنیان از آن به غلط می‌افتند — پدیده‌های شگرفی از ایثار و خودپرستی، ابتکار و سردرگمی، کارآئی و دست و پا بستگی، هشیاری بدگمان و غفلت آسوده خاطر، دلیری در شکستن مرزهای عادت و درماندگی در تار و پود پیشداوری‌ها به نمایش گذاشته است. اما ناهماهنگی درونی حکومت، که دیگر به صورت آشتی ناپذیر درآمده، شگرف‌تر از همهٔ این پدیده‌های شگرف است.

بقیه در صفحه ۸

جنگ هسته‌ای، پایان یک جهان

> انفجار یک سلاح هسته‌ای به قدرت یک مگاتن در شهری با یک میلیون جمعیت تقریباً یک سوم مردم را می‌کشد

> در صورت حملهٔ پردامنه هسته‌ای، هیچ کشور و هیچ سرزمینی نخواهد بود که در معرض تاثیرات انفجار هسته‌ای قرار نگیرد

نیروی تخریبی پنجاه هزار سلاح هسته‌ای که اکنون در زرادخانه کشورها ذخیره شده است یک میلیون بار بیشتر از آن بمب هیروشیما است، و حال آن که دویست بمب از این نوع برای محو کردن شهرهای عمدهٔ زمین از صفحهٔ روزگار کفایت می‌کند.

با این همه، جنگبارگان واشنگتن مدعی‌اند که جنگ هسته‌ای هنوز موجب پایان تمدن نیست و می‌توان دامنهٔ مصائب آن را "محدود" کرد. به دیگر سخن، مرگی اگر هست، در اندازه‌های "مختصر" خواهد بود. و اما ژنرال‌های پنتاگون تا بدانجا پیش می‌روند که می‌گویند، به شرط وارد کردن ضربه نخستین و کاستن از احتمال تلافی، می‌توان در جنگ پیروز شد.

در واقع، واکنش زنجیری حمله‌های هسته‌ای محال است. با این همه، ببینیم عواقب یک جنگ فرضی "محدود" با سلاح هسته‌ای چه خواهد بود.

به گواهی محاسبات کارشناسان انفجار یک سلاح هسته‌ای به قدرت یک مگاتن در شهری با یک میلیون جمعیت تقریباً یک سوم مردم را می‌کشد. موج انفجار و آتش‌سوزی‌هائی که در می‌گیرد عملاً سراسر شهر را ویران

بقیه در صفحه ۵

در طول پنج هزار و پانصد ساله در چهارده هزار و پانصد جنگی که تاریخ از آن یاد می‌کند، کم و بیش چهار میلیارد تن کشته شدند، و این تقریباً به اندازه جمعیت امروزی جهان است.

در صفحات دیگر

اوضاع بحرانی لبنان خطر درگیری مسلحانه در این منطقه را تشدید کرده است

تجاوز دولت صهیونیستی اسرائیل به لبنان از سال ۱۹۴۸ آغاز گردید. در این سال اسرائیل ۲۵ هکتار از سرزمین لبنان را در ناحیه جنوب اشغال نمود که در این بخش ۵ آبادی وجود داشت و اهالی این آبادی‌ها از همان سال زیر فشار ارتش اشغالگر اسرائیل قرار گرفتند. علاوه بر اهالی لبنان در منطقه جنوب لبنان ۲۰۰ هزار فلسطینی سکونت دارند که در هفت اردوگاه پخش شده‌اند. پس از جنگ سال ۱۹۶۷ اسرائیل با اعراب، دولت صهیونیستی اسرائیل مرزهای خود با لبنان را از ۹۰ کیلومتر به ۱۳۰ کیلومتر رسانید و بخشی از مرزهای سوریه و لبنان را زیر کنترل خود گرفت. از همان سال ۱۹۶۷ حملات هوائی اسرائیل به بهانهٔ وجود اردوگاه‌های فلسطینی در این منطقه آغاز گردید و اسرائیل چند بار منطقه جنوب لبنان را به اشغال خود در آورد. اما در اثر فشار سازمان ملل متحد مجبور به تخلیه این منطقه گردید. پس از جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ و به ویژه پس از سال ۱۹۷۶ که واحدهائی از ارتش سوریه به عنوان نیروی بازدارنده در این منطقه مستقر شدند، اسرائیل با کمک‌های نظامی و تحریکات خود، گروه‌های راستگرای این منطقه را مورد حمایت قرار داد و بوسیله این گروه‌ها به مداخله نظامی علیه لبنان ادامه داد. در سال ۱۹۷۸ بار دیگر اسرائیل نوار مرزی لبنان در جنوب رود لیطانی را به اشغال خود درآورد. در این سال سرهنگ سعد حداد که در رأس یکی از گروه‌های راستگرا در این منطقه قرار دارد و با پشتیبانی اسرائیل سرزمینی به وسعت ۹۰۰ کیلومتر مربع را که شامل ۴۱ قریه است به نام "لبنان آزاد" اعلام نمود. بدین ترتیب اسرائیل موفق شد یک پایگاه تشنج و درگیری مسلحانه در جنوب لبنان بوجود آورد.

در آذر ماه سال ۵۹ واحدهای ارتش اسرائیل بار دیگر به نواحی جنوب لبنان تجاوز کرده و چهار کیلومتر در خاک این

بقیه در صفحه ۷

یک رویداد مهم در تاریخ الجزایر

در ژوئن ۱۹۸۰ یک رویداد مهم سیاسی در الجزایر بوقوع پیوست. از پانزده هم تا نوزده هم ژوئن کنگره فوق‌العادهٔ حزب جبههٔ آزادی‌بخش ملی در پایتخت الجزایر برگزار شد. ۳۹۹۸ شرکت کننده در کنگره دربارهٔ مسایل مبرم اجتماعی و اقتصادی و پیشرفت‌های سیاسی کشور، ساختمان آینده حزب و شیوه‌های نوین کار آن به بحث و گفتگو پرداختند. کنگره نتایج پیشرفت‌های اقتصادی کشور را طی سالهای ۱۹۷۸—۱۹۶۷ شامل یک برنامهٔ سه ساله (۱۹۶۹—۱۹۶۷) و دو برنامهٔ چهار ساله (۱۹۷۳—۱۹۷۰ و ۱۹۷۷—۱۹۷۴) جمع بندی کرد و پس از بررسی و تصویب برنامهٔ جدیدی برای سالهای ۱۹۸۴—۱۹۸۰ خطوط اصلی پیشرفت‌های اقتصادی را تا سال ۱۹۹۰ ترسیم نمود. برای نخستین

بقیه در صفحه ۲

ماهیت اجتماعی ـ اقتصادی بخش دولتی در کشورهای در راه رشد آسیا و آفریقا ۲

محدودیت قلمرو فعالیت سرمایهٔ خصوصی و اثبات بخش عمومی به عنوان عامل اساسی رشد اقتصادی و پایهٔ مادی قدرت دموکراتیک انقلابی یکی از خصلت‌های تعیین سمت گیری سوسیالیستی را تشکیل می‌دهند. وجه تمایز بخش عمومی در این گروه کشورها این است که مستقیماً به بازآفرینی سرمایهٔ خصوصی کمک نمی‌کند. عنصر جدیدی که بخش عمومی با خود می‌آورد، تنها تأثیر مستقیم آن بر روابط مالکیت نیست، بلکه تجدید ساختار روابط مبادله و توزیع و نهایتاً تأثیر آن بر توسعهٔ روابط استثمارگرانه در جامعهٔ کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی نیز هست.

ایجاد بخش عمومی و گسترش آن تنها یکی از عوامل مهم کلیدی سیاست اقتصادی این کشورهاست. اما این عامل در صورتی موثر واقع می‌شود که توأم با سایر کنش‌ها و اقدامات اجتماعی ـ اقتصادی بکار گرفته شود و با کار مصمم و کاملاً جهت‌دار دولت در بازآفرینی شرایط مادی زندگی جامعه

بقیه در صفحه ۳

در شناخت امپریالیسم معاصر ۵

مصرف دولت و نظامی کردن اقتصاد

مصرف دولت یکی از اشکال سرمایه‌داری دولتی را تشکیل می‌دهد.

دولت بورژوائی نه تنها در تولید و توزیع، بلکه همچنین در مصرف محصول اجتماعی که بخش مهمی از آن برای نیازهای دولت، مخصوصاً برای مقاصد نظامی اختصاص می‌یابد دخالت می‌کند. اگر در گذشته مصرف دولت در دوران جنگ دامنهٔ وسیعی می‌یافت، اکنون در زمان صلح بخش مهمی از محصول اجتماعی توسط دولت مصرف می‌شود. چنان که در ایالات متحده در ۱۹۷۱ از ۹۳۱ میلیارد دلار ارزش کل محصول اجتماعی ۲۹۳ میلیارد دلار کالا و خدمات توسط دولت به مصرف رسید.

به علت محدودیت نسبی بازار داخلی و بی‌ثباتی آن سرمایهٔ انحصاری ناچار شده است برای توسعهٔ آن به چاره برخیزد. یکی از راههائی که انحصارات به موهبت آن بازار فروش برای خود تأمین کرده‌اند "کار برای خزانه" یعنی خرید کالاها و خدمات به وسیلهٔ دولت است. این اسلوب پس از جنگ دوم جهانی وسیعاً رواج یافت که به طور اساسی با نظامی کردن اقتصاد پیوند دارد.

این واقعیت یکی از آشکارترین نمونه‌های گندیدگی سرمایه‌داری دستخوش بحران عمومی است. "سرمایه‌داری وسیعاً به تقویت میلیتاریسم می‌پردازد." دولت‌های امپریالیستی حتی در زمان صلح به حفظ و نگاهداری

بقیه در صفحه ۶

یک رویداد مهم در تاریخ الجزایر

بار در تاریخ الجزایر برنامه‌ی اجتماعی و پیشرفت های اقتصادی کشور در کنگره‌ی حزب مورد بحث و بررسی قرارگرفت. این امر ناشی از تصمیمات چهارمین کنگره حزب جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی منعقده در ژانویه‌ی ۱۹۷۹ و جلسات بعدی کمیته‌ی مرکزی حزب در دسامبر ۱۹۷۹ و مه ۱۹۸۰ بود. این مسأله که بیانگر اهمیت حل مسایل اقتصادی و اجتماعی الجزایر است، در عین حال تصمیم رهبری سیاسی این کشور را بر اساس مسئله اصلی سیاسی و ایدئولوژیک حزب حاکم یعنی منشور ملی که از طریق نظرخواهی وسیع ملی در ژوئن ۱۹۷۶ به تصویب رسید نشان می‌دهد و به عنوان یک پدیده‌ی جدید بر اهمیت اجتماعی حزب جبهه آزادی‌بخش ملی می‌افزاید.

کنگره فوق‌العاده ثمره کار تدارکاتی وسیع و طولانی بود. دست یافتن به استقلال اقتصادی الجزایر، سمت گیری سوسیالیستی و اداره‌ی علمی و سیاسی حزب از جمله هدف‌های طرح اقتصادی ملی پیشنهادی هستند که توسط ارکان های حزب، اتحادیه‌های کارگری و دیگر سازمانهای اجتماعی و بطور کلی توده‌های مردم وسیعا مورد بحث و بررسی قرارگرفتند.

شاذلی بن جدید رئیس جمهور الجزایر و دبیرکل حزب جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی در نطق جلسه‌ی افتتاحیه کنگره اهمیت حل و فصل مسائل اقتصادی کشور را که در نیازهای مردم خلاصه می‌شود مورد تأکید قرار داده شعار کنگره در این جمله خلاصه می‌شد: "برای یک زندگی بهتر".

الجزایر پس از دست یافتن به استقلال در زمینه تحکیم و تثبیت استقلال ملی و دگرگونیهای ساختمان اقتصادی و سیاسی کشور به پیروزی‌های چشمگیری نایل آمده است. دولت مردمی بر قلمروهای گوناگون اقتصاد که سابقا تحت سلطه سرمایه داران خارجی بود، بتدریج چیره گشته است. اقدام در زمینه‌ی ملی کردن بخش های مهم اقتصادی، جانشین کردن کمیته‌های ویژه‌ی خود مدیریت بر اراضی مورد بهره برداری و بنگاه های صنعتی که بخاطر مهاجرت گروهی از اروپائیان از الجزایر به تعطیل کشیده شدند، ملی کردن صنایع کلیدی، کنترل بیمه‌ها، انحصار دولتی بازرگانی خارجی، ملی کردن صنایع نفت و گاز و بطورکلی برقراری کنترل شدید دولتی بر صنایع کلیدی مراحل مهم پیشرفت اقتصاد ملی، تحکیم استقلال سیاسی وتقویت دگرگونی های مترقی اجتماعی الجزایر راترسیم می کنند. هم اکنون ۷۵٪ تولید کل صنعتی به وسیله‌ی صنایع دولتی تأمین می شود. قانون رهبری سوسیالیستی صنایع که در نوامبر ۱۹۷۱ تصویب شد به جنبش مهمی برای جلب مردم به مدیریت اقتصادی تبدیل گردیده است. به موجب این قانون کارخانجات صنعتی دولتی مجمع‌هائی متشکل از کارگران انتخاب می کنند که به اتفاق سازمان اداری از حق تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائلی چون استخدام واخراج افراد تربیت حرفه‌ای، انضباط و غیره برخوردارند. هدف از تشکیل این مجمع ها مبارزه بافساد و دیوانسالاری و کمک به بهره وری بیشتر کار است.

برنامه ریزی اقتصادی که از سال ۱۹۶۷ آغاز شد برای این کشورعقب مانده از حیث رشد اقتصادی با ساختار مختلط اجتماعی ـ اقتصادی و وابسته بودن به بازار سرمایه‌داری از اهمیت فراوانی برخوردار است. این روند پابپای سیاست عمومی صنعتی کردن سریع کشور واولویت دادن به توسعه صنایع سنگین به عنوان وسیله اساسی برای رسیدن به استقلال واقعی پیش می رود. البته این سیاست اقتصادی با مشکلاتی چند مانند کمبود کالا های اساسی مردم وافزایش دائمی وام های خارجی روبرو بوده است. باوجود این ثابت شد که سیاست مذکور برای کشور مطلوب است. از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ نرخ های رشد اقتصادی الجزایر سالانه ۸/۵ ٪ بالا رفت که برای کشورهای این منطقه نرخ بالائی است.

انقلاب ارضی که از سال ۱۹۷۱ تحت شعار "زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند" آغاز گردید، به یکی از تحولات اساسی اجتماعی ـ اقتصادی الجزایر تبدیل شده و شامل چهار مرحله بوده است: محدود کردن بزرگ‌مالکی، واگذاری زمین های ملی شده و زمینهای قبایل وزمینهای موقوفه و زمین های کلیسا به دهقانان بی‌زمین، ایجاد تعاونی های گوناگون برای این زمین ها، تأمین آنها از حیث پول و وسایل یا به عبارت دیگر ایجاد روستا های سوسیالیستی، محدود کردن مالکیت خصوصی بر چهارپایان اهلی، ایجاد تعاونی ها برای پرورش دام، آبیاری زمین های بایر برای به وجود آوردن جنگلهای جدید و غیره. بدین سان می بینیم که این اصلاحات ارضی تنها به بازتقسیم زمین منحصر نمی شود، بلکه هدف از آن ایجاد تحول ریشه‌ای در ساختار اجتماعی و اقتصادی روستاست.

مبالغ هنگفتی پول صرف خدمات درمانی رایگان، توسعه آموزش بویژه برای بیسوادان و تربیت های حرفه‌ای شده است. امروزه ۹۰٪ کودکان به مدارس ابتدائی می روند، هزاران دانشجو در دانشگاه‌ها و کالج های کشور به تحصیل مشغول‌اند.

همانطور که حوادث کشور نشان داده منشور ملی یک سند مرکزی برای انقلاب الجزایر و تصمیمات ملی است و برای حفظ همبستگی و وحدت نیروهای مترقی ومتمایل به سوسیالیسم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این منشور نه تنها تجربه‌ی دوران گذشته انقلاب رهائی بخش ملی را ارزیابی و جمع بندی می کند، بلکه خطوط کلی اصلاحات آتی اجتماعی و اقتصادی را نیز نشان می دهد. درعین حال این منشور سند اساسی سیاسی و ایدئولوژیک انقلاب الجزایر و ایجاد شرایط لازم مادی و سیاسی برای ساختمان آتی سوسیالیسم است. ساختمان نظام نوین دولتی وسیاسی الجزایر باتصویب قانون اساسی جدید در نوامبر ۱۹۷۶، انتخاب رئیس جمهور در دسامبر ۱۹۷۶، انجام انتخابات عمومی برای تشکیل مجمع ملی خلق به عنوان عالی‌ترین سازمان دولتی و با برگزاری چهارمین کنگره حزب جبهه‌ی آزادی بخش ملی تکمیل گردید.

یکی از موضوعات عمده‌ای که در دستور کار کنگره قرارگرفت عبارت از بررسی دلایل ناموزونی رشد اقتصادی در نتیجه‌ی صنعتی کردن ورشد اقتصادی سریع برای رسیدن به استقلال اقتصادی بود. نکته در این جاست که از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۸ کل مبالغ سرمایه گذاری شده در کشور بالغ بر ۳۰۰ میلیارد دینار بوده است که حدود ۵۰ ـ ۴۵ درصد تولید ناخالص ملی را در سال تشکیل می دهد. سود های حاصل از صادرات نفت و گاز که در سال ۱۹۷۹ بالغ بر ۹/۷ میلیارد دلار بود عمدتا صرف توسعه صنایع سنگین شده است. درهمان حال وابستگی الجزایر به بازارهای جهان سرمایه‌داری در زمینه‌های مالی، تجاری، فنی و مواد غذائی افزایش یافت. در ۱۹۷۹ وام های خارجی کشور به ۱۶ میلیارد دلار رسید. یک چهارم کل درآمد های حاصل از صادرات صرف پرداخت بهره‌ی وام ها می شود.

کنگره این نکته را پذیرفت که اولویت دادن به توسعه صنایع باعث عقب ماندگی فاحشی در زمینه کشاورزی شده که هنوز عمدتا در قلمرو بخش خصوصی قرار دارد. مثلا واردات سالیانه غلات طی ۱۹۷۷ـ۱۹۶۷ از ۶/۱۸۴ میلیون به ۲۲/۹۸۰ میلیون سنتنر (تقریبا کمی بیش از ۵۰ کیلوگرم) رسید کنگره لزوم رشد فزاینده کشاورزی را برای غلبه بر عقب ماندگی آن وبهبود صنایع تبدیل مواد اولیه خاطرنشان ساخت. وظیفه‌ی عمده‌ی برنامه‌ی ۵ساله جدید بهبود هر چه بیشتر سطح زندگی است. شرکت کنندگان در کنگره در زمینه راه‌های حل مشکل مسکن واقدام در تعدیل قیمت ها برای حمایت از مصرف کننده بحث و گفتگو بعمل آوردند.

باید خاطرنشان ساخت که بدی وضع مسکن چندان هم بخاطر کندی خانه سازی پس از کسب استقلال نیست، بلکه بیشتر بخاطر ازدیاد جمعیت و سرازیر شدن دسته جمعی روستائیان به شهرهاست. طبق آمار در ده سال اخیر ۱/۳ میلیون روستائی به شهرهای ساحلی نقل مکان کرده‌اند. برای غلبه بر مشکل مسکن برنامه ۵ساله در نظرگرفته است در رشته‌ی خانه سازی ۱۵ درصد سرمایه گذاری کند، خانه سازی‌های تعاونی و فردی را گسترش دهد، مدیریت روستاهای سوسیالیستی را بهبود بخشد و اقدامات دیگری در این زمینه بعمل آورد. برای بهبود وضع استخدام مبالغ هنگفتی جهت آموزش حرفه‌ای و فنی اختصاص یافته است. طبق این برنامه قرار است سالانه ۱۰۰ هزار کارگر ماهر تربیت شود و ۹۰۰ هزار شغل جدید ایجاد گردد و کارخانه های کوچک برای تولید کالا های مصرفی مورد تشویق قرارگیرند. البته این ارقام برای الجزایر زیاد است زیرا از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ تنها حدود ۷۷۵ هزار شغل جدید بوجود آمده است. یکی از مشخصات ویژه‌ی برنامه‌ی جدید در مقایسه با برنامه‌های قبلی تلاش برای هماهنگ نمودن همه کارخانجات صنعتی است. بدین ترتیب دولت کنترل خود را برصنایع عمده اعمال خواهد نمود.

اکثریت شرکت کنندگان در کارکنگره با جمع بندی نتایج رشد اقتصادی کشور در ده سال گذشته نه تنها به ارزیابی پیروزی‌های بدست آمده پرداختند، بلکه لغزش ها وحتی اشتباهات استراتژیک را به شدت مورد انتقاد قرار دادند. بنابه گزارش مطبوعات الجزایر چنانچه این اشتباهات پیش از کنگره تصحیح نمی شدند، می‌توانستند سمت گیری سوسیالیستی الجزایر را با خطر جدی روبرو سازند. روی این اصل در استراتژی رشد اقتصادی الجزایر تجدید نظر بعمل آید.

کنگره دلایل فراوانی برای اشتباهات در مدیریت اقتصادی، فقدان هماهنگی در صنایع، سوددهی کم و تأخیر در گشایش کارخانجات نوین صنعتی ذکر نمود. یکی از این دلایل مشکل پرسنل است. سخنرانان دشواری‌های انتخاب و انتصاب پرسنل دولتی و حزبی را مورد بحث و بررسی قرار دادند. شرکت کنندگان متفقا اصل "فرد مناسب در جای مناسب" را برای حل این مشکل پذیرفتند. آنها به این نتیجه رسیدند که اصل کاربری و قابلیت های حرفه‌ای هماهنگ باعقاید ایدئولوژیک برای انتخاب مقامات رسمی می تواند سلاح مطمئنی علیه قوم و خویش بازی، فساد، دیوانسالاری و برای جلوگیری از گماردن اشخاص نامناسب در مقامات مهم باشد.

مسأله ساختار حزب یکی از موضوعات اساسی بود که در دستور کار کنگره قرارگرفت. چنانکه می دانیم جبهه‌ی آزادی بخش ملی بدوا اتحادی از نیروهای گوناگون سیاسی بود که اقشار مختلف جامعه الجزایر (دهقانان، کارگران، روشنفکران و خرده‌بورژوازی شهری) را در مبارزه مشترک بخاطر استقلال ملی رهبری گرفت. پس از کسب استقلال ملی، ضرورت های تحولات دموکراتیک اجتماعی مسأله تبدیل حزب (جبهه‌ی آزادی بخش ملی) را به یک نیروی سیاسی واقعی پیشاهنگ مطرح ساخت که بتواند خلق را به سوی هدف های متعالی ترقی اجتماعی رهبری کند. حزب (ج.آ.م) در روند تشکیل خود با مشکلات عینی و ذهنی فراوانی روبرو بود. ضعف حزب که ناشی از ناهمگونی ساختار اجتماعی آن بود با نداشتن برنامه‌ی معین سیاسی وعقیدتی رو به شدت نهاد. اما سرانجام برنامه‌ای به نام "منشور ملی" تنظیم شد و فرا راه حزب قرارگرفت. ساختار سازمانی حزب در سال گذشته به بهبود خود ادامه داد. هسته‌های حزب براساس احکام مصوب چهارمین کنگره‌ی جبهه‌ی آزادی بخش ملی به انتخابات منطقه‌ای پرداختند. نخستین جلسه وسیع کمیته‌ی مرکزی جبهه‌ی آزادی بخش ملی تصمیم گرفت هسته‌های حزبی را در ادارات و کارخانجات برپا کند. نمایندگان کنگره در جریان بحث و گفتگو درباره‌ی ساختار حزب لزوم مبارزه جدی با نفوذ اپورتونیست ها و دیگر مرتجعین مخالف با سمت گیری سوسیالیستی الجزایر را به درون حزب خاطر نشان ساختند. سخنرانان یادآور شدند که بدون دموکراسی درون حزبی و تماس پیگیر با مردم وجود حزبی که قادر به دفاع از انقلاب باشد ناممکن است. مسأله حیاتی دیگر اهمیت کنترل حزب بر سازمان های عمومی بود.

به موجب تغییراتی که در اساسنامه‌ی حزب روی داد، جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی به عنوان تنها حزب کشور، حزب پیشاهنگ خلق الجزایر با هدف "ساختمان سوسیالیسم در چارچوب اسلام و ارزش های ملی" اعلام گردید. بعلاوه گفته شد که باید با هر نوع سوء‌استفاده از شعارهای اسلامی توسط نیروهای ارتجاعی برای مخالفت با روند ترقیخواهانه کشور مقابله شود.

بنابه تصمیم کنگره تعداد اعضای دفتر سیاسی از ۱۷ نفر به ۷ نفر کاهش یافته است به موجب اصلاح دیگری که در اساسنامه به عمل آمد مقرر گردید که تمام اعضای دفتر سیاسی توسط دبیرکل حزب انتخاب شوند و سپس به وسیله کمیته‌ی مرکزی که اینک ۱۶۰ عضو و ۳۹ نامزد دارد مورد تأیید قرارگیرند. برخی اصلاحات اساسنامه، منعکس کننده‌ی توسعه‌ی سازمان های اجرائی جبهه‌ی آزادی بخش ملی است.

کنگره عزم راسخ خلق الجزایر را در مبارزه با امپریالیسم مورد تأکید قرار داد. شرکت کنندگان در کارکنگره یادآور شدند که پیش نویس برنامه‌ی ۵ ساله به سلاح نیرومند خلق علیه مخالفان سمتگیری سوسیالیستی الجزایر و به نیروی برانگیزنده‌ی نوینی در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی بدل شده است. برخی از سخنرانان و بویژه جوانان خاطر نشان ساختند که امپریالیسم بی طرف نیست و صریحا با سمتگیری سوسیالیستی الجزایر مخالف است. آنها خاطرنشان ساختند که توسعه روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای سوسیالیستی و در راه رشد نیازهای

بقیه در صفحه ۳

بقیه از صفحه ۱

و بازسازی روابط اجتماعی تکمیل گردد. تنها از راه تأثیر متقابل عناصر نظام «دولت — کارفرما، دولت — مدیر» است که مضمون اجتماعی — اقتصادی ترقیخواهانهٔ بخش عمومی، که مشخص کنندهٔ خصلت گذرای آن است، نمایان می‌شود.

حال می‌کوشیم محورهای اساسی بخش عمومی را در شکل‌بندی روابط مبادله و توزیع در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی نشان دهیم. سپس سعی خواهیم کرد معیارهائی بدست دهیم که داوری دربارهٔ مقیاس و جهت این تأثیر را امکان‌پذیر نماید. در سطح روش‌شناسی (متدولوژیک) لازم است هم دربارهٔ تأثیر بخش دولتی بر روابط مبادله و توزیع اولیه و هم دربارهٔ عوامل مربوط به بازتقسیم درآمد ملی و محصول کلی اجتماعی بررسی بعمل آید. از دیدگاه عملی معقولانه است که سه سمتگیری مهم در روابط بخش عمومی وسایر بخش‌های اقتصاد متمایز گردد.

نخستین سمتگیری دخالت مستقیم بخش عمومی در شکل‌بندی درآمدها ومصرف زحمتکشان است. مهم این جا سطح اشتغال (از جمله ایجاد شغل‌های جدید بموهبت سرمایه‌گذاری‌های دولتی)، سطح دستمزدها و شرایط کار در موسسات دولتی (در مقایسه با موسسات خصوصی)، گسترش زیرساختار اجتماعی به عنوان عنصر مستقل بخش عمومی و ایجاد این زیرساختار برای موسسات عمومی تولید است.

دومین سمت‌گیری رابطهٔ اقتصادی و مالی بخش دولتی با موسسات سرمایه‌داری در داخل و خارج است.

سومین سمت‌گیری به روابط بخش دولتی با تولید خرده کالائی و اقتصاد نیمه خودکفا مربوط می‌شود. در این روابط خیلی از عناصر می‌توانند نقش اساسی ایفاء کنند: مانند راه‌ها (بخش خصوصی یا دولتی) و شرایط (قیمت و غیره) تهیه مواد اولیهٔ لازم، سوخت، نیروی برق و غیره برای موسسات دولتی، بازارهای فروش برای محصولات و خدمات آنها، سطح قیمت‌ها، تعرفه‌ها و دیگر شرایط تفویضی به سایر موسسات این بخش، سازمان‌های دولتی و موسسات خصوصی، شرکت بخش عمومی در فروش کالاها، از جمله محصولات کار تولید کنندگان منفرد (با حذف سیستم واسطگی بین تولید کنندهٔ خرده پا و مصرف کننده)، تمرکز صادرات و واردات در دست بخش دولتی، سازماندهی سیستم اعتباری — بانکی دولتی، شرایط و امکانات برای موسسات بخش‌های عمومی وخصوصی.

حتی باآمارهای محدود اجتماعی — اقتصادی می‌توان چند گروه از شاخص‌ها رامعین کرد که براساس آنها داوری دربارهٔ خصلت وجهت تأثیر بخش دولتی (با توجه به مجموع کنش‌ها و اقدامات اقتصادی) بر روابط مبادله و توزیع در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی امکان‌پذیر گردد.

نخستین گروه از شاخص‌های مذکور به ساختار اجتماعی درآمدها و مصرف مربوط می‌شود. این گروه موارد زیر را دربرمی‌گیرد: دگرگونی در سطح درآمدهای شخصی گروه‌های مختلف جمعیت، برطرف کردن اختلاف فاحش نرخ‌های حقوق گروه‌های کارگران و کارمندان که در مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق نمونه‌وار بود، برقراری حداقل مزد تضمین شده، تأمین سرپناه برای مستخدمین و کارکنان موسسات دولتی و ادارات، دگرگون کردن سطح و ساختار مصرف فردی قشرهای مختلف جمعیت، مخصوصا ثروتمندان.

۲

ماهیت اجتماعی - اقتصادی بخش دولتی درکشورهای درراه رشد آسیا و آفریقا

گروه دوم شاخص‌هائی است که برای مصرف عمومی پشتوانهٔ مالی ایجاد می‌کند: مانند هزینه‌های عمومی دولت برای پیشرفت قلمرو اجتماعی، سرمایه گذاری برای زیرساختار اجتماعی، تأمین خدمات بهداشتی رایگان، سازمان دادن آموزش ابتدائی، متوسطه و عالی مجانی، ایجاد موسسات شبانه روزی و غیره.

گروه سوم روند سرمایه‌گذاری مجدد در بخش‌های مختلف اقتصاد را دربرمی‌گیرد. در این گروه بکار انداختن سرمایه‌های بانکی در بخش عمومی و خصوصی، توزیع اعتبارات بین آنها و مخصوصا سرمایه‌گذاری‌های ناخالص آنها بیش از همه اهمیت دارد.

معیارهای بارز فوق امکان می‌دهد که قویا تأیید نمائیم که خصلت گذاری بخش دولتی در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی براین واقعیت استوار است که طرز کار نظام «بخش عمومی — دولت» میدان را برای بازسازی گستردهٔ سرمایهٔ خصوصی (مخصوصا خارجی) تنگ می‌کند و در نتیجه زمینهٔ استثمار سرمایه داری محدود می‌شود وشکاف موجود بین درآمدها وسطح زندگی گروه‌های مختلف اجتماع بتدریج از بین می‌رود، امکانات لازم در تأمین پشتوانهٔ مالی برای مصرف عمومی وسیعا فراهم می‌آید و گروه هرچه بیشتری از افراد جامعه از تأمین اجتماعی برخوردار می‌شوند.

بخش دولتی در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی علاوه بر تجدید ساختار روابط تولید به شکل گرفتن برخورد نونسبت به کار کمک می‌کند. زحمتکشان موسسات دولتی باید باروحیهٔ صرفه جوئی در اموال عمومی و مراقبت از آنها تربیت شوند و به بهبود تولید تشویق و ترغیب گردند. شرکت زحمتکشان در مدیریت موسسه به انجام این وظایف یاری می‌رساند.

بنابراین، بخش عمومی در اقتصاد کشورهای مورد بحث نسخه‌ای از سرمایه داری دولتی است که تحول آن موجب تضعیف ویژگیهای این نظام می‌گردد. بخش مذکور در اتحاد با سیاست اقتصادی دولت امکانات بازسازی سرمایهٔ خصوصی را محدود می‌کند و نه تنها بخش‌های تولیدی بلکه بخش‌های غیر تولیدی را هم دربرمی‌گیرد و دست سرمایهٔ خارجی را از اقتصاد ملی کوتاه می‌کند.

در مسأله دورنماهای گسترش شکل‌بندی‌های اجتماعی — اقتصادی تأکید این نکته اهمیت دارد که اصولا در چارچوب سمت‌گیری سوسیالیستی، نظام «بخش عمومی — دولت» در جهت بازسازی وسیع این بخش و تبدیل مالکیت دولتی وسایل تولید (ومالکیت تعاونی) به شکل مسلط عمل کرده و مقدمات مادی گذار اقتصاد را به شیوهٔ تولید سوسیالیستی فراهم می‌آورد.

با این همه اشتباه است اگر تصور کنیم که گسترش بخش عمومی در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی راه مستقیمی است که اقتصاد چند ساختاره را به مالکیت دولتی **وسایل تولید، یعنی عنصر اساسی اقتصاد** سوسیالیستی یا ماقبل سوسیالیستی هدایت می‌کند.

وجود بخش دولتی و تبدیل آن به عامل اساسی رشد اقتصادی — همانطور که کلا در سمتگیری سوسیالیستی است — ایجاب می‌کند که ابتکار خصوصی محدود شود نه این که کاملا محو گردد. در همهٔ کشورهایی که به راه دگرگونی‌های سوسیالیستی گام نهاده‌اند، مالکیت سرمایه داری به نفع رشد اقتصاد ملی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بخش دولتی با سرمایهٔ ملی و خارجی همکاری می‌کند و تولید خرده کالائی پیوسته موسسه سرمایه داری بوجود می‌آورد. در جریان این روند سرمایهٔ خصوصی اعم از ملی و خارجی سعی می‌کند از بخش دولتی سود جوید و آن را تابع منافع خود سازد.

و این از آنجا امکان‌پذیر است که دولت در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی به علت تقسیم بین‌المللی کار با کشورهای سرمایه داری ارتباط نزدیک دارد و قسمت اعظم کمک اقتصادی وفنی اش را از کشورهای مذکور دریافت می‌دارد و ناچار است شرکتهای مختلطی با مشارکت کمپانی‌های خارجی بوجود آورد. به عبارت دیگر همزیستی موسسهٔ خصوصی با بخش دولتی در این کشورها می‌تواند در شرایط معین، درصورتی که این کشورها در قلمرو نفوذ اقتصاد سرمایه‌داری باقی بمانند بخش عمومی در جهت سرمایه داری دولتی تحول یابد ومخصوصا عامل سیاسی هم در این جهت عمل کند، نتیجهٔ نامساعدی برای سوسیالیسم ببار آورد.

میان مسایل مربوط به گسترش فعالیت اقتصادی دولت در کشورهای در راه رشد و تأثیرآن بر شکل‌بندی روابط اجتماعی، مسأله نقش وجای قشر جمعیتی که در این روندها برد وقسمت نظام «بخش عمومی — دولت مدیر» فرمانروائی دارد، درخور دقت و توجه است. در این جا تصریح چند عنصر مهم ضرورت دارد. با رشد بخش دولتی وتوسعهٔ کارکردهای دولت در زمینه مدیریت اقتصادی قشر مذکور فزونی می‌یابد. این قشر از حیث درآمدها کم وبیش همگون است وبنا برنفع مشترکی که در توسعهٔ فعالیت اقتصادی دولت و امتیازاتش دارد، یگانه و بهم پیوسته است؛ زیرا بخش دولتی سطح معینی از زندگی وموقعیت اجتماعی برای **کارمندان تأمین می‌کند. (در اینجا مسألهٔ** عبارت از کارکنان موسسات دولتی و دستگاه اداری بطور کلی نیست، بلکه مقصود تنها قشربالائی و جزئی از قشر متوسط، یعنی کسانی است که به تکنوکرات‌ها موسوم‌اند). این قشر دارای قدرت واقعی اقتصادی است و سرنوشت بخش مهمی از نیروهای مولده کشور به فعالیت وی وابسته است. او در تدوین و اجرای سیاست اقتصادی دولت شرکت دارد. در نهایت این بخش از تکنوکرات‌ها می‌تواند به بورژوازی اداری (بوروکراتیک) تغییر ماهیت پیدا کند.

دریافت حقوق کلان چند برابر درآمدهای متوسط سایر مردم، اشغال پست‌های پردرآمد یا افتخارآفرین در دستگاه اداری، کمپانی‌ها و شرکتهای مختلط، عضویت در شوراها، کمیته‌های مختلف و غیره، استفاده رایگان یا بسیار ارزان قیمت از ویلاها و اتومبیل‌های دولتی و برخورداری از سایر نعمت‌های مادی و خدمات در این تغییر و تبدیل (تبدیل تکنوکرات‌ها به بورژوازی اداری) تأثیر بسزائی دارند. در برابر امتیازات قانونی فوق، راه‌های غیرقانونی یا نیمه قانونی وجود دارد. شرکت در شوراها نظارت و مدیریت کمپانی‌های خصوصی (طبق قراردادهای شخصی)، دریافت سهام شرکتهای خصوصی در قبال خدماتی چون مشاوره و غیره، دریافت حق العمل و دلالی در برابر گرفتن سفارشات دولتی و دیگر سوء استفاده‌های اداری از جمله راه‌های مذکور هستند.

بورژوازی بوروکراتیک در کشورهائی که راه سرمایه داری را انتخاب کرده‌اند به درآمیختن با بورژوازی صنعتی گرایش دارد آنها هواداران پرشور این راه رشدند چون این راه به تحکیم موقعیت آنها کمک می‌کند. سرمایه داری دولتی مولد بورژوازی بوروکراتیک است، این قشر بنابه موقعیت طبقاتی خود بشدت در راه گسترش شکل‌بندی سرمایه داری فعالیت می‌کند.

در کشورهائی که سمت‌گیری سوسیالیستی دارند، رابطهٔ بخش عمومی و بورژوازی بوروکراتیک تقریبا به گونهٔ دیگر است. در این جا نیز نظام «بخش عمومی — دولت مدیر» امکاناتی برای تبدیل تکنوکراسی (فن سالاری) به بورژوازی بوروکراتیک بوجود می‌آورد. اما این امکانات بسیار محدودند، زیرا پایهٔ بازسازی سرمایه خصوصی محدود است. اکثریت بورژوازی اداری که موقعیت خود را مدیون سیستم می‌داند و از این رو هوادار بخش عمومی است در واقع هنگامی که وزنه و نیروی کافی بدست آورد با سیاست اقتصادی دولت دارای سمت‌گیری سوسیالیستی به مقابله برمی‌خیزد به عبارت دیگر، منافع بورژوازی اداری با راه‌های رشد شکل‌بندی اجتماعی — اقتصادی در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی در تعارض و حتی در وقت خود در تضاد آشتی ناپذیر است.

من شما گودنشینان را از آن کاخ نشینان بالاتر می‌دانم (امام خمینی)

بقیه از صفحه ۲

یک رویداد...

الجزایر را برآورده می‌کند. کنگره تصمیم الجزایر را در پشتیبانی از جنبش‌های رهائی بخش ملی و همه خلقهائی که برای آزادی و استقلال مبارزه می‌کنند و حمایت از کسانی که در معرض تجاوز امپریالیستی قرار دارند قاطعانه مورد تأیید قرار داد. بطور کلی کنگره فوق‌العاده حزب جبههٔ آزادی بخش ملی خلق الجزایر در جوی سرشار از بلوغ سیاسی و درک مسئولانه وظایف جدید پیشرفت الجزایر از جانب رهبری و مردم برگزار شد. نتایج کار کنگره جبههٔ آزادی بخش خلق الجزایر باتوجه به فشارهای روز افزون اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم برضد خلقهای به پا خاسته نه تنها در سراسر جهان بلکه مخصوصا در منطقهٔ آفریقائی — عربی تأثیر و اهمیت بسزائی دارد ●

چگونه لنین روشنفکران بورژوا را بکار گرفت

همچو مردمك چشم از آنها مراقبت كنيد!

ترجمه: ع-بخشی

اعضای برجسته‌ٔ حکومت حزب کمونیست اتحاد شوروی در پای دیوار کرملین در مسکو به خاك سپرده شده‌اند. استانکویچ، سرلشکر سابق ارتش تزاری، از تبار یك خاندان اشرافی زمیندار و صاحب املاك ثروتمند نیز در یکی از مقابر در جوار انقلابیون مارکسیست آرمیده است.

استانکویچ از همان نخستین روزهای انقلاب، به خدمت ارتش سرخ درآمد و همراه آن جنگید. او در سال ۱۹۱۹ در جریان درگیری‌های شدید در نزدیکی اورال به اسارت ضد انقلابیون درآمد. آنها کوشیدند تا او را وادار به خیانت به حکومت شوروی کنند، ولی وقتی او قاطعانه از انجام چنین عملی سرباز زد، اعدامش کردند. روسیه‌ٔ انقلابی این افسر دلیر را در میدان سرخ دفن کرد و پس از مرگش به او نشان افتخار اعطا کرد.

آیا او فقط یك استثناء بود؟ به هیچوجه! تقریبا ۵۰ هزار افسر سابق ارتش تزاری از جمله ۲۰۰ ژنرال و در حدود ۴۰۰ سرهنگ و سرهنگ دوم، در تابستان ۱۹۱۹ در ارتش سرخ خدمت می‌کردند. جالب اینجاست که در آستانه جنگ اول جهانی، کل ارتش روسیه همین تعداد افسر را داشت (در جریان جنگ، البته تعداد افسران به سرعت افزایش یافت).

آیا همه‌ٔ آنها با وفاداری و ایمان کامل به حکومت شوروی خدمت کردند؟ مسلماً خیر! اگر غیر از این تصور کنیم، دچار ساده اندیشی شده‌ایم. لنین می‌گفت: «صدها و هزاران تن از این متخصصین به ما خیانت کردند و دهها هزار تن هم وفادارانه به ما خدمت کردند...» در تابستان ۱۹۱۹ نیمی از کلیه فرماندهان ارتش سرخ را افسران سابق تزار تشکیل می‌دادند. ژنرال استانکویچ با آن سرنوشت غم انگیز ولی افتخار آمیز یك میهن پرست واقعی، تنها کسی نبود که زندگی خود را فدای انقلاب کرد. نیکولایف، ژنرال سابق تزاری و سرتیپ ارتش سرخ نیز توسط گاردهای سفید در میدان شهر یامبورگ اعدام شد. او پیش از اعدام، خطاب به دژخیمان خود فریاد زد: «شما جان مرا می‌گیرید، اما نمی‌توانید ایمانم را به آینده‌ٔ بهتری که در انتظار مردم ماست بگیرید!»

یك بنای باشکوه به یاد ۲۶ کمیسر باکو که در اکتبر ۱۹۱۸ توسط مداخله گران انگلیسی تیرباران شدند، در پایتخت جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان قرار دارد. در برابر این بنای یادبود، همواره دسته‌های گل به نشانه احترام به انقلابیون سرسخت قرار داده می‌شود. یکی از آنها پتروف، که به دستور لنین، دسته‌ای از ارتش سرخ را به باکو آورد تا از آن شهر دفاع کند، روزگاری سرهنگ ارتش تزاری بود.

خط تروتسکی یا خط لنین؟

در بهار ۱۹۱۸، تروتسکی با د. ر. فرانسیس، سفیر وقت آمریکا در روسیه وارد مذاکره شد تا کمك آمریکا را برای سازماندهی ارتش شوراها جلب کند. واشنگتن البته بدش نمی‌آمد که به چنین «اقدام متهورانه‌ای» دست بزند.

فرانسیس به مقامات مافوق خود در مورد پیشنهادات تروتسکی نوشت که دلیل واقعی و نهائی که راهنمای او در این مذاکرات قرار گرفت، این بود که اگر ارتش به این نحو سازمان داده شود (به کمك کشورهای آنتانت) می‌تواند با اتخاذ برخی تدابیر، از زیر کنترل بلشویکها خارج شود و علیه آلمانها یا حتی خود سازماندهندگانش مورد استفاده قرار گیرد.

اما ارتش سرخ مطابق نظریات لنین و نه تروتسکی، سازمان داده شد. لنین بر این عقیده بود که ارتش سرخ می‌بایست از یك فرماندهی متناسب با جوهر و روح انقلاب سوسیالیستی برخوردار باشد. افسران هرچه بیشتری از میان کارگران و دهقانان تعلیم داده شدند. «فرماندهان سرخ» بعد از اتمام دوره‌های فشرده مدارس نظامی، برای گذراندن دوره‌ٔ جنگ ظالمانه که مدرسه‌ٔ اصلی آنها شمرده می‌شد، به نبرد می‌رفتند.

به هرحال، تعلیم «فرماندهان سرخ» علیرغم سرعت کار طول می‌کشید. در همین احوال، حلقه‌ٔ دشمن در پیرامون جمهوری شوروی تنگتر می‌شد و هر هفته که می‌گذشت می‌توانست حقیقتاً سرنوشت ساز باشد.

لنین راه برون رفت از این بحران را جلب جمع کثیری از افسران ارتش تزاری به درون ارتش سرخ دید. اما لنین برخلاف تروتسکی که خواهان آن بود به آنها قدرت نامحدود داده شود، فعالیت های آنها را زیر نظر گرفت. هیئت کمیسرها که این نظارت را اعمال می‌کرد، به اصرار لنین در ارتش سرخ گماشته شده بود.

لنین متذکر شد که وقتی بلشویك ها کوشیدند تا ارتش سرخ را بدون کارشناسان نظامی سابق راه بیاندازند «این امر به روشهای چریکی و نامنظم منتهی شد. در نتیجه ده تا دوازده میلیون سرباز ما یك لشکر هم تشکیل ندادند. لشکری نبود که برای جنگیدن مناسب باشد. ما با میلیونها سرباز نمیتوانستیم از پس ارتش کوچك منظم گاردهای سفید برآئیم».

فقط میهن پرستی؟

میهن پرستی که همواره حس ذاتی افسران روسی بوده است، نقش بزرگی در جلب متخصصین نظامی به ارتش سرخ بازی کرد. وقتی مداخله‌ٔ نظامی خارجی شروع شد، بسیاری از افسران سابق آن را اقدامی در جهت محروم کردن کشور از استقلال تلقی کردند. با این همه عامل اصلی که متخصصین نظامی را به سوی ارتش سرخ کشید، سیاست آگاهانه حکومت شوروی مبنی بر اعتماد به آنها بود. روانشناسی افسران سابق تحت تاثیر جو معنوی انقلاب سوسیالیستی به تدریج دگرگون شد.

از میان افسران سابق یك گروه کامل فرماندهان برجسته در ارتش سرخ بظهور رسید. در جریان جنگ داخلی واتستیس و کامنف، سرهنگان سابق ارتش تزاری، مقام فرماندهی کل را در نیروهای مسلح جمهوری اشغال کردند. دو سرهنگ دیگر، شاپوشنیکف و یگوروف و ستوان توخاچفسکی، از مقام عالی فرماندهی جبهه برخوردار بودند. و بعداً مارشال اتحاد شوروی شدند. از این قبیل شواهد زیاد است

بگذار مهندسان بجای سیاستمداران حرف بزنند

می‌دانیم که لنین در جریان جنگ داخلی با چه شوری رویای بنای صلح آمیز بعد از پیروزی را در سر می‌پرورانید. او در دسامبر ۱۹۲۰، هنگام تعمیم شاخص های عصر جدید، با خشنودی بسیار گفت: «از این پس در کنگره‌های سراسری روسیه، نه فقط سیاستمداران و مدیران، بلکه مهندسان و متخصصان کشاورزی هم سخن خواهند گفت. این، آن دوران بسیار مسرت بخشی را بشارت می‌دهد که سیاست به پشت صحنه رانده میشود و مردم روز به روز کمتر از پیش، از آن حرف میزنند و در عوض مهندسان و متخصصان کشاورزی بیش از همه سخن میگویند.»

ممکن است بپرسند کدام مهندس و متخصص کشاورزی و دانشمند؟ در آن زمان در روسیه‌ٔ شوروی، از متخصص «سرخ» خبری نبود. لنین درست همانطور که در مورد متخصصین نظامی سابق عمل کرده بود، از همان روزهای نخست انقلاب و از هر امکان شروع به جلب متخصصین غیرنظامی کرد تا برای شوراها کار کنند. به نقل قول هائی از مقالات و سخنرانیهای رئیس حکومت شوروی توجه کنید:

— بدون راهنمائی کارشناسان در زمینه‌های متنوع دانش، تکنولوژی و تجربه، گذار به سوسیالیسم غیرممکن خواهد بود.

— مسئله‌ٔ شرکت کارشناسان بورژوا در ارتش، صنایع، تعاونیها و هرجای دیگر مطرح شده است.

— اما کافی نیست که سرمایه‌داری درهم شکسته شود. ما باید از تمامی فرهنگی که از سرمایه‌داری به جای مانده استفاده کنیم و با آن سوسیالیسم را بسازیم. ما باید علم، تکنولوژی، دانش و هنر آن را بپذیریم. بدون اینها قادر به ساختن جامعه کمونیستی نخواهیم بود. لیکن این علم و تکنولوژی و هنر در دست و مغز کارشناسان قرار دارد.

— در طول سال گذشته (۱۹۱۹) به زحمت هفته‌ای پیدا می‌شد که شورای کمیسرهای خلق مسأله (استفاده از متخصصین بورژوازی) را به نحوی مورد بحث قرار نداده و حل و فصل نکرده باشد.

مبارزه با خودفریبی جاهلانه

در سال ۱۹۲۰ نهمین کنگره حزب به پیروی از مشی لنین قرار همه جانبه‌ٔ «درباره‌ٔ شرکت متخصصین در صنایع» را پذیرفت. مطابق این قرار، کنگره «همه‌ٔ اعضای حزب را ملزم می‌کند که با خود فریبی جاهلانه کسانی که تصور می‌کنند طبقه‌ٔ کارگر می‌تواند بدون استفاده از متخصصین بورژوا در مقام های مؤثر، از عهده وظایف برآید، دست به یك مبارزه سخت بزنند. برای آن عناصر عوامفریب که از چنان تعصباتی در میان عقب مانده‌ترین قشر کارگران بهره برداری می‌کنند، جائی در حزب سوسیالیسم علمی وجود ندارد».

در آن زمان بیش از ۵۰ هزار متخصص بورژوا در سازمان‌های شوروی کار می‌کردند. در یك مورد بعنوان نمونه، تقریباً سه چهارم ۸۸۸ مدیر بزرگترین بنگاه‌های ناحیه‌ٔ صنعتی مرکزی را متخصصین قدیمی تشکیل می‌دادند. این افراد بعناوین مختلف به همکاری با حکومت شوروی جلب شدند. بخش کوچکی از روشنفکران قدیمی، انقلاب سوسیالیستی را با حرارت پذیرا شدند. آکادمیسین تیمیریازف چنین نوشت: «بزرگتر از صداقت، هوش، دانش، استعداد و وفاداری به خلق که در صفوف بلشویك ها وجود دارد، و نیز بزرگتر از تجربه‌ٔ هزار ساله روسیه چیز دیگری را نمی‌توان سراغ گرفت... بنابراین رفقا، بیائید وظایف مشترك خود را با تمام توان انجام دهیم تا شکوفائی جمهوری شوروی را تضمین کنیم».

تسیالکوفسکی بزرگ، ژوکوفسکی، پدر هواپیمائی روسیه، کوراکو، مهندس ذوب فلز و زمین شناس گوبکین که کشف حوزه‌های نفت را در سیبری پیش بینی کرد — هرکدام از آنها می‌توانستند تبلوری از سخنان فوق باشند.

تعدادی از متخصصین بورژوا خصم انقلاب باقی ماندند. اما اکثریت روشنفکران سیاست صبر و انتظار را در قبال حکومت شوروی در پیش گرفتند. و مبارزه به منظور جلب حمایت آنها همچنان ادامه یافت. کسانی که خالصانه به کارشان دلبسته بودند مجذوب طرح های شوروی و موقعیت بی‌سابقه‌ای شدند که برای بکار انداختن استعدادهایشان پیدا شده بود. یك مأمور حزب که مسئول کار با متخصصین بورژوا بود، به لنین نوشت: «بعد از کنفرانس دیروز در مورد قره بوغاز، آینده‌ٔ آن، باکو و تمام منطقه دریای خزر بعنوان یك مرکز جهانی صنایع شیمیائی، اساتیدی که بویژه از پتروگراد برای شرکت در کنفرانس آمده بودند، زمانی دراز با من صحبت کردند و سخنان جالب و تحسین آمیزی درباره‌ٔ کارها و برنامه های جدید بر زبان راندند و هنگام مراجعت به قدری از خود بیخود شده بود که سر از پا نمی‌شناختند. آنها برگشتند ولی الهام بخش همکارانشان شدند! من با دانشمندانمان آشنا هستم ولی هرگز شاهد چیزی از این دست نبوده‌ام».

نشان لنین برای پرنس پوتوکی

دولت شوروی بعد از مرگ لنین نشان عالی کشور ما را به نام لنین تعیین کرد. از جمله نخستین کسانی که نشان لنین را دریافت کردند، پرنس پوتوکی سابق از نسل خانواده‌ای بود که نقش برجسته‌ای در تاریخ لهستان و روسیه داشت...

او که آخرین پرنس پوتوکی بود، از آموزش بسیار خوب برخوردار بود و مهندس برجسته‌ای به شمار می‌رفت. وقتی جنگ داخلی پایان گرفت، پوتوکی دعوت حکومت شوروی را برای پرکردن خلیج بی‌بی‌ایباشنسکایا در نزدیکی میدان‌های نفتی باکو پذیرفت. پوتوکی کارش را با موفقیت تمام به انجام رساند و مورد احترام و قدردانی کشور سوسیالیستی قرار گرفت.

وقتی در محیطی درخور شأن پوتوکی، به او نشان لنین اعطاء می‌شد، صادقانه اظهار داشت: «من هنوز بر سر همه مسائل با حکومت شوروی موافق نیستم، اما بلشویك‌ها مردم جالبی هستند، می‌شود با آنها کار کرد و آنها مسلماً بلدند چطور کار کنند».

لنین وقتی طرح برق‌رسانی به سراسر کشور را آغاز کرد، بسیاری از متخصصین بورژوا را نیز به همکاری فراخواند. او بعدها متذکر شد: «بیش از ۲۰۰ متخصص که تقریبا همگی مخالف حکومت شوروی بودند، با علاقه‌ٔ شدیدی روی طرح مزبور کار کردند هرچند که کمونیست نبودند. دست کم از نظرگاه دانش فنی، آنها مجبور بودند اعتراف کنند که این درست ترین راه است».

درست همانگونه که با متخصصین نظامی رفتار شده بود، در این مورد هم بر میهن‌پرستی متخصصان انگشت گذاشته شد. مهندسان، دانشمندان و کارشناسان کشاورزی، سرزمین بومی خود را دوست

بقیه در صفحه ۵

بقیه از صفحه ۱

جنگ هسته‌ای، پایان یک جهان

می‌کند. دیگر نمسکنی خواهد بود و نه برق و نه آب. خواربار هم به شهر نخواهد رسید. اکثر کسانی که زنده مانده‌اند دچار سوختگی‌هائی خواهند شد، و اگر انفجار در سطح زمین صورت بگیرد، بیماریهای سخت ناشی از تشعشع هسته‌ای نیز بر این همه افزوده خواهد شد.

از آنجاکه شمار قربانیان حادثه بسیار عظیم خواهد بود، محال است که بتوان از عهدهٔ حل بسیاری مسائل پزشکی و بهداشتی ـ اجتماعی برآمد. مثلا، پس از آن که ۵۰ تا ۹۰ درصد پزشکان طبق پیش بینی محاسبات به هنگام انفجار مرده باشند، چه کسی به درمان فوری آسیب دیدگان خواهد پرداخت؟ کسانی که زنده می‌مانند به احتمال بسیار قادر نخواهند بود در این باره کمک درستی بکنند. از آن گذشته، بیمارستانها و تجهیزات درمانی از بین رفته است و ذخیره خون و واکسن و دارو به‌قدر کافی نمی‌تواند باشد.

همچنین، بر اثر تشعشع و جراحات و قحط خواربار، جمعیت بنیهٔ خود را به سرعت از دست می‌دهد و بروز بیماریهای واگیر بسیار محتمل می‌گردد. فرار بی نظم و سراسیمه‌وار مردم عفونت و بیماری را به مناطق دورتر سرایت می‌دهد. آنچه می‌ماند، ویرانی است و هرج و مرج و درهم ریختن کامل ساختار اجتماعی...

ازین‌رو، هیچ کس حق ندارد تهدیدی را که امروز بر جهان سایه افکنده است از توده‌های مردم پنهان بدارد. در صورت حملهٔ پر دامنهٔ هسته‌ای، هیچ کشور و هیچ سرزمینی نخواهد بود که در معرض تأثیرات انفجار هسته‌ای قرار نگیرد.

اخیرا در ارلی Airlie، واقع در نزدیکی واشنگتن، برای نخستین بار یک کنفرانس بین‌المللی زیر عنوان "پزشکان جهان در تلاش برای پیشگیری از جنگ هسته‌ای" تشکیل شد و به بررسی عواقب جنگ هسته‌ای پرداخت. حاضران به اتفاق تأیید کردند که بر ضد گرایش به کم بها دادن به نیروی ویرانگر سلاح هسته‌ای، باید دست به پیکار بی‌امان زد. این که در جنگ هسته‌ای ممکن است کسی پیروز شود، این که جنگ هسته‌ای و عواقب آن در حدّ و مرز سرزمین‌هائی که از پیش در نظر گرفته شده است محدود خواهد ماند، یا کشورهائی از فاجعهٔ جنگ هسته‌ای جان بدر خواهند برد و نظام اجتماعی، اقتصادی و دولتی‌شان را حفظ خواهند کرد، این پندارخام را باید از هم درید. آری، به فرض آن هم که بتوان به پناهگاهی در اعماق دل کوه‌ها رفت و زنده ماند و تنها پس از فرود آمدن خاموشی بر زمین از آنجا بیرون آمد، چه چیزی در انتظار بازماندگان است؟ چه آسمان و چه زمینی در برابر چشمان خود خواهند یافت. دنیای سوخته و آلوده به تشعشعات برایشان ناشناختنی خواهد بود. از نظر محیط زیست عصر تازه‌ای برای بازماندگان جنگ هسته‌ای آغاز خواهد شد. بر اثر تشعشعات دگرگونی‌های جهشی ارثی در همهٔ موجودات زمینی، گیاهان، جانوران و انسان‌هائی که زنده مانده‌اند پدید خواهد آمد. اینان که در روند دور و دراز تکامل با یکدیگر تطابق یافته‌اند پیوندهای بسیار ظریفی میان‌شان هست. دگرگونی‌هائی که از پی انفجار هسته‌ای در طبیعت جاندار روی می‌نماید، بمانند هر دگرگونی جهشی ارثی، از نسلی به نسل دیگر منتقل خواهد شد و تا زمانهای نامشخص ادامه خواهد یافت. بدین سان، پس از فاجعهٔ هسته‌ای، می‌توان گفت که روند تکاملی زندگی از صفر شروع خواهد شد و همهٔ ضایعات جدّی و اجتناب ناپذیری که با روندهای تکاملی همراه است به مقیاسهایی که در شمار نمی‌آید از نو پدید خواهد آمد. تکامل راه دیگری در پیش خواهد گرفت، و آن آمیزه‌ای از جهش‌های ارثی تازه، اشکال تازه و آنچه از پیش باقی مانده است خواهد بود. این خطر پیش از همه انسان را که تطابق یافته‌ترین انواع است تهدید می‌کند. بخش کمی از بشریت که زنده خواهد ماند می‌باید از نو خود را با شرایط تازه محیط که حتی بی ضررترین باکتریها در آن می‌توانند کشنده شوند تطابق دهد.

> **باجی که تمدن بشری هر ساله به اهریمن جنگ می‌پردازد ۶۰۰ میلیارد دلار است، و حال آن که برای پایان دادن به قحطی و بیماری در سراسر جهان یک دهم این مبلغ کفایت می‌کند**

جهش‌های ژنتیک که بر اثر تشعشعات یون‌زا ـ اعم از تشعشعات همراه انفجار هسته‌ای یا در نتیجهٔ ریزش‌های رادیوآکتیف ـ در انسان پدید خواهد آمد، موجب سقط جنین ناگهانی، تولد کودکانی مبتلا به بیماری‌های وخیم ارثی، بیماری‌های مادرزاد رشد، واکنش‌های بیماری زا در برابر عوامل محیط خواهد شد. کوتاه سخن، در محیط زیست تازه‌ای که به وجود می‌آید، ادامهٔ زندگی با بروز خواص ناشناخته و احیاناً ترسناک همراه خواهد بود.

در انفجارهای پرتوان هسته‌ای، مقدار عظیم اکسیدهای ازت متصاعد می‌شود. این گازها قشر اوزون جو را که حافظ موجودات زندهٔ زمین از تأثیر اشعهٔ ماوراء بنفش است از بین می‌برند. انفجار یک بمب هسته‌ای ده مگاتنی، در هر جاکه صورت گیرد، می‌تواند تا نیمی از قشر اوزون را از بین ببرد، و آنوقت آسمان سیل عظیم تشعشعات کیهانی خواهد شد و جهان ما بیابان رادیوآکتیفی خواهد بود که در آن موجودات زنده در روند دگرگونی‌های جهشی سیر خواهند کرد. در این صورت آیا می‌توان هنوز از زمین، تمدن و بشریت سخن گفت؟

با این همه، فرض کنیم که حمله هسته‌ای محدود باشد. سلاح هسته‌ای معاصر چنان پرقدرت است که حتی یک حمله محدود منطقهٔ عظیمی را در بر خواهد گرفت. با در نظر گرفتن آن که زندگی روی کرهٔ زمین مجموعهٔ واحدی را تشکیل می‌دهد، محو شدن منطقه‌ای مانند قارهٔ اروپا از نظام زیستی زمین، با دگرگونی‌های بیولوژیکی و ژئوفیزیکی و اکولوژیکی فراوانی که به دنبال می‌آورد، بی‌شک اثراتی فاجعه بار بر زندگی کرهٔ ما خواهد داشت.

یک موضوع بسیار مهم جنبه‌های روانشناسانهٔ جنگ هسته‌ای و زمینه‌چینی تدارک آن است. بررسی‌های عمیق دربارهٔ بازماندگان بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی بر اختلالات روانی در آنها گواهی می‌دهد. اینان زنده مانده‌اند، ولی زندگی را باخته‌اند. به آیندهٔ خود و به آیندهٔ فرزندان خود دیگر ایمان ندارند. در واقع، مردگانی هستند که نفس می‌کشند.

مسابقهٔ تسلیحاتی و خطر جنگ هسته‌ای همچنین حالات روانشناسانهٔ معینی را باعث می‌شوند. مردم دربارهٔ معنای تلاش‌های سازندگی خود به شک می‌افتند. موارد بیماریهای عصبی و روانی فزونی می‌گیرد. می‌توان گفت که حتی سایهٔ جنگ احتمالی انسان را از تندرستی و زندگی بدان گونه که باید باشد محروم می‌سازد.

ترس از جنگ فشار روحی را سخت شدت می‌بخشد. همین که ترس بر آدمی مستولی شد، دیگر این یک تصور انتزاعی نیست، بلکه در مکانیسم فشار روحی، در بالا رفتن فشار خون، در افزایش میزان کولسترول و در دیگر عواملی که به رشد تصلّب شرائین و بسا بیماریهای دیگر کمک می‌کنند در بدن انسان تعیّن می‌پذیرد.

انسان به همه چیز عادت می‌کند. به ترس نیز خوگیر می‌شود. با آن که ممکن است غریب بنماید، پزشکانی که در کنفرانس ارلی شرکت داشتند از این بابت جدا نگران بودند.

خطر جنگ هسته‌ای بر دستگاه عصبی و روانی اثر می‌گذارد، ولی خطر بیعلاقگی بدان دست کمی از آن ندارد. مردم امروزه چندان به مسابقهٔ تسلیحاتی اتمی خوگرفته‌اند که شمار بسیاری از کسان دیگر از آن نمی‌ترسند.

خوگرفتن با احتمال جنگ هسته‌ای بر خطری که انباشت سلاحهای هسته‌ای تشکیل می‌دهد پرده می‌کشد. این دور باطل را به ضرورت باید از هم گسست. اما چگونه می‌توان آگاهی بر خطر جنگ هسته‌ای را افزایش داد و در همان حال مانع از تشدید دلهره و فشار روحی ناشی از آن که برای تندرستی انسان زیان‌آور است شد؟

در کنفرانس ارلی تصمیم بر آن شد که گروه‌های پژوهشی مرکب از کارشناسان آمریکا و شوروی و انگلیس و ژاپن به بررسی علمی این مسئله بپردازند و برای تدوین طرحهای ویژهٔ بین‌المللی توصیه‌هائی ارائه کنند.

آمار نشان می‌دهد که در جهان ۱۷۳ نوزاد در هر دقیقه تولد می‌یابند، اما در هر دقیقه بیش از یک میلیون دلار صرف تهیهٔ وسایل کشتار همین نوزادان می‌شود. باجی که تمدن بشری هرساله به اهریمن جنگ می‌پردازد ۶۰۰ میلیارد دلار است، و حال آن که برای پایان دادن به قحطی و بیماری در سراسر جهان یک دهم این مبلغ کفایت می‌کند. مسابقهٔ تسلیحاتی منابعی را که برای رفع نیازهای انسان بویژه در زمینهٔ پزشکی ضروراست می‌بلعد. برای تکنولوژی جنگ مبالغ بس هنگفتی خرج می‌شود و این امر حل مسائل بسیاری را در زمینه‌های بهداشت، انرژی، سوادآموزی و غیره با دشواری روبرو می‌سازد. کافی است گفته شود که در کشورهای رو به رشد هم اکنون در حدود چهارصد میلیون تن غذای کافی نمی‌یابند، سیصد میلیون تن دچار کمخونی هستند، صد میلیون کودک به علت بدی تغذیه و کمی ویتامین‌ها در خطر مرگ بسر می‌برند و سی درصد کودکان از امکان رفتن به دبستان محروم‌اند.

در ده سالهٔ اخیر، سازمان جهانی بهداشت نزدیک ۸۳ میلیون دلار برای ریشه کن ساختن بیماری آبله خرج کرده است و این از قیمت یک بمب افکن استراتژیک کمتر است. اکنون هم این سازمان در صدد است تا بیماری مالاریا راکه نزدیک به یک میلیارد تن در ۶۶ کشور جهان بدان مبتلا هستند، از بین ببرد. اجرای این طرح به ۴۵۰ میلیون دلار نیاز دارد، و این کمتر از نصف مبلغی است که روزانه در جهان صرف تسلیحات می‌شود و تنها یک سوم بهای یک زیردریائی هسته‌ای از نوع ترایدنت است.

بهره گیری موثر از منابع غذائی و معدنی اقیانوسها، جذب منابع کاملا تازهٔ انرژی در زندگی بشر، نظارت بر عوامل محیط زیست که خطراتی برای تندرستی انسان در بردارند، ریشه کن کردن بیماری و بیسوادی، حل مسائلی که اکنون در برابر سراسر بشریت نهاده است، اینهاست زمینه‌هائی که می‌توان منابع دانش و ثروتی را که امروزه در راه تدارک جنگ به هدر می‌رود در آن مورد استفاده قرار داد.

پزشکان بارها بشریت را از بیماریهای همه گیر نجات داده‌اند. جنگ هسته‌ای خطری است به مراتب بزرگتر. هرگاه جنگ هسته‌ای درگیر شود، باید گفت که بشر دچار آخرین بیماری همه گیر تاریخ خود شده است. پزشکان وسایل و شیوه‌های درمانی برای عواقب بیماری زای چنین جنگی نمی‌شناسند، جز یک راه، و آن پیشگیری است. در این زمینه، نه تنها پزشکان، بلکه همهٔ نمایندگان دانش نقش عظیمی دارند. کنفرانس ارلی خاطرنشان ساخت که می‌باید یک سازمان بین‌المللی مرکب از دانشمندان ایجاد شود تا به گسترش و تقویت جنبش افکار عمومی بین‌المللی به منظور از بین بردن خطر جنگ خدمت کند.

بقیه از صفحه ٤

چگونه لنین روشنفکران...

می‌داشتند و صمیمانه می‌خواستند به آن کمک کنند تا ویرانی پس از جنگ از بین برود. در سال ۱۹۲۰ دولت انگلیس برای بردن چرنوف یک ناوشکن به کریمه فرستاد. اما این متخصص ذوب فلز برجسته و پدر فلز شناسی جدید از رفتن امتناع ورزید. و پیشنهادات وسوسه آمیز بنگاه‌های غربی را رد کرد. ایوان پاولوف فیزیولوژیست مشهور و دانشمندان دیگر روس نیز سرسختانه از ترک سرزمین بومی خویش خودداری کردند.

نمونه‌ای از توجه و مراقبت

قحطی پس از انقلاب روسیه وحشتناک بود. برطبق اسناد موجود، کمیسرهای خلق مأموران برجسته دولت وحزب بر اثر سوء تغذیه و ضعف دچار غش می‌شدند. لنین به شدت با هرگونه افزایش جیرهٔ غذائیشان مخالفت می‌کرد. اما طی سالیان متوالی، بیش از ۲۰ هزار دانشمند و متخصص آنچه را که به جیره‌های آکادمیک معروف بود، دریافت میکردند. این جیره نه تنها شامل مقادیر کافی آرد و بلغور، بلکه همچنین گوشت و کره و شکر ـ اقلام تجملی آن زمان ـ می‌شد.

لنین شخصاً علاقه ویژه‌ای به متخصصان ابراز می‌نمود. بونچ بروویچ یکی از نزدیکترین همرزمان لنین نوشت: "من یک مورد هم ندیدم که لنین قاطعانه به نفع اعطای کمک مالی به دانشمندی که به آن نیاز دارد، دادن مستمری به خانوادهٔ او، بهره مند کردن او از مزایای گوناگون در مسافرت داخل و خارج یا خرید کتاب و موافقت با سفرهای تحقیقاتی و غیره و غیره، رای نداده باشد".

لنین از دیگران نیز می‌خواست که همان مراقبت و توجه را درمورد روشنفکران قدیمی به خرج دهند. او می‌گفت: "بیفایده است که توقع پیشرفت جدی در ساختمان سوسیالیسم را داشته باشیم، مگر اینکه دستگاه‌های عمدهٔ ما یعنی حزب کمونیست، حکومت شوروی و اتحادیه‌ها از هر متخصصی که کارش را از روی وجدان انجام می‌دهد، و به کارش وارد است و به آن عشق می‌ورزد، ولو با اندیشه‌های کمونیسم بیگانه باشد، همچون مردمک چشم مراقبت کنند".

بقیه از صفحه ۱

درشناخت...

نیروهای مسلح قابل ملاحظه می پردازند. هزینه‌های نظامی بخش اعظم بودجه های دولت را می بلعند. دولتهای امپریالیستی به دولتهای نظامی و پلیسی تبدیل می شوند. نظامی گری در همه‌ٔ شئون زندگی جامعه‌ٔ بورژوائی نفوذ می کند" (برنامه ح. ك. ا. ش، ص ۳۳).

هزینه‌های نظامی ناتو تنها در ۱۹۷٤ بالغ بر ۱۳۱/٦ میلیارد دلار بود که در مقایسه با ۱۹٤۹ هفت برابر شده است. هزینه‌های نظامی مخصوصا در ایالات متحده به سرعت افزایش می یابند. این هزینه‌ها در بودجه‌ٔ ۱۹۷۵، ۸۵/۸ میلیارد دلار و در بودجه‌ٔ ۱۹۷٦، ۱۱۲/۷ میلیارد دلار بود. کشورهای عضو ناتو طی موجودیت این سازمان یك تریلیون و ۷۰۰ میلیارد دلار برای هدف ـ های نظامی خرج کرده اند.

در دنیای سرمایه داری قریب ۷۵ میلیون نفر در خدمت ارتش ها قرار دارند که برای جنگ کار می کنند یا در سرویس های نیرو ـ های مسلح مشغول کارند.

انحصارات ایالات متحده دژ اساسی نظامی گری در دنیای سرمایه داری است. سرمایه‌ٔ انحصاری با توسل به میلیتاریسم برای مسائل خود در سیاست داخلی (تحکیم مواضع ارتجاع) و سیاست خارجی (تدارك تجاوز بر ضد دنیای سوسیالیستی، حفظ مواضع خود در کشورهای در راه رشد و مبارزه با نیروهای مترقی در جهان) به چاره برخاسته است. با وجود این، هدف نظامی گری از این فراتر است.

هدف اساسی میلیتاریسم در زمینه‌ٔ اقتصادی تأمین سود کلان برای سرمایه‌ٔ انحصاری است. نرخ سود سرمایه‌ٔ نظامی ـ صنعتی از سود متوسط سایر انحصارات خیلی بیشتر است. طبق داده های رسمی، نرخ عمومی سود در ۱۹٦۹ در صنعت تبدیل مواد آمریکا ۱۰/۲ ٪ و در انحصاراتی که برای ارتش کار می کنند تا ۱/۵٦ ٪ بوده است. اقساط دریافتی امکان می دهند که تا ۹۰ ٪ ارزش کل تولید جبران شود. علاوه بر این، دولت تجهیزات صنعتی در اختیار آنها قرار می دهد.

دولتهای بورژوائی در تلاش اند که از راه میلیتاریسم فعالیت اقتصادی را برانگیزند و از بحران های اضافه تولید جلوگیری کنند.

البته نظامی گری می تواند در مقیاس معینی محرك تولید شود. اما در اساس موجب کاستی عظیم ذخایر مادی و انسانی در تولید می گردد. در زمینه‌ٔ اقتصادی، صنایع جنگی و حفظ نیروهای مسلح برابر با اتلاف بخشی از محصول اجتماعی است. مارکس در این باره خاطرنشان می سازد: "جنگ... بیدرنگ در زمینه‌ٔ اقتصادی برای یك ملت این نتیجه را به بار می آورد که بخشی از سرمایه اش را به آب بیفکند" (مارکس ـ انگلس: آثار ج ٤٦ بخش نخست ص ٦۷ انتشارات ادبیات سیاسی، مسکو ۱۹٦۸).

صنایع جنگی که به ضرر تولید غیرنظامی رشد می یابند، آهنگ های رشد این تولید را متوقف می کنند. به موازات فزونی سهم هزینه‌های نظامی در درآمد ملی نرخ رشد صنعت غیرنظامی کاهش می یابد.

نظامی گری برای زحمتکشان نتایج وخیمی به بار می آورد. قسمت اعظم هزینه های هنگفت نظامی مانند تأدیه بهره‌های قرضه های دولتی از مالیاتی که زحمتکشان می پردازند جبران می شود.

فزونی هزینه‌های نظامی موجب کسری بودجه‌ٔ دولتی می شود. و تورمی ایجاد می کند که به نوبه‌ٔ خود مزد واقعی طبقه‌ٔ کارگر و درآمد همه‌ٔ قشرهای دیگر زحمتکشان را می بلعد.

بنابراین، مفهوم نظامی گری این است که "کار میلیون ها مردم ...، دستاورد های درخشان روح انسان، استعداد دانشمندان پژوهشگران و مهندسان در راه خیر بشریت صرف نمی شود و به امر پیشرفت و دگرگونی زندگی در روی زمین خدمت نمی کند، بلکه به عکس در راه هدفهای پرمنشانه، ارتجاعی و نیازهای جنگ، این آفت وحشتناك خلق ـ ها مورد استفاده قرار می گیرد" (کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری ص ٤ ۱).

اگرچه نظامی گری برای اقتصاد در مجموع آن نتایج منفی دارد، اما به سرمایه‌ٔ انحصاری امکان می دهد که سود های هنگفتی بدست آورد. از این رو دولتهای بورژوائی همه توان خود را در راه برانگیختن آن بکار می گیرند.

دولت از توسعه طلبی اقتصادی انحصارات در خارج حمایت میکند.

یکی از شکل های سرمایه داری انحصاری دولتی این است که سرمایه انحصاری برای تحکیم و توسعه‌ٔ سلطه‌ٔ خود بر جهان و پشتیبانی از استعمار نو در همه‌ٔ مظاهر آن وسیعا از دولت بورژوائی استفاده می کند. این جا "کمك" به سایر کشورها مقام ویژه ای دارد.

این "کمك" برحسب هدف های استرا ـ تژیك سرمایه‌ٔ انحصاری در این یا آن منطقه دنیای سرمایه داری در لحظه‌ٔ مفروض از حیث خصلت و مقصد جغرافیائی متفاوت بود از این رو، ایالات متحده در سالهای نخست پس از جنگ دوم جهانی "کمك" به اروپای غربی را آغاز نمود و منابع لازم را در اختیار سرمایه‌ٔ انحصاری این کشورها قرار داد که قدرت نظامی و اقتصادی خود را باز یابد و در عین حال برای کالا های خود بازار فروش بدست آورد. این "کمك" آمریکا به استقرار نظامهای ارتجاعی در یونان و سایر کشور ـ های سرمایه داری مساعدت نمود و مخصوصا سرمایه گذاری مؤثری برای دامن زدن به هیستری کمونیسم ستیزی در ایتالیا و فرانسه بود. از دهه‌ٔ ۵۰، هنگامی که سرمایه‌ٔ انحصاری به قدر کافی در اروپای غربی قوت یافت و استعمار رو به فرو پاشی نهاد، "کمك" انحصارات ایالات متحده به کشورهای دیگر مخصوصا به جنوب شرقی آسیا، خاور نزدیك و میانه، آمریکای لاتین و آفریقا جریان یافت. تا پایان دهه‌ٔ ۵۰ این کمك اساسا نظامی بود و به متحدین بلوك های نظامی داده می شد. میزان این کمك تقریبا ٤۳ میلیارد دلار بود. حداکثر ۲۰ ٪ مجموع مبلغ "کمك" صرف هدف اقتصادی می شد.

از دهه‌ٔ ٦۰، در چارچوب این "کمك" قدرت های امپریالیستی برای حمایت از رژیم ـ های ارتجاعی و همچنین "مساعدت" به اقتصاد کشورهای کم رشد شروع به اعطای مبالغ مهمی به آنها کردند. هدف از این "کمك" وابسته کردن اقتصادی این کشورها به سیستم اقتصادی جهانی سرمایه داری و تبدیل آنها به زائده ای برای تهیه مواد اولیه و بازداشتن آنها از گام نهادن به راه رشد غیرسرمایه داری است که دورنمای سو ـ سیالیستی را به روی کشورهای تازه به استقلال رسیده می گشاید.

علاوه بر برنامه‌های "کمك" پشتیبانی از توسعه طلبی اقتصادی سرمایه‌ٔ انحصاری بر اساس دمپینگ (رقابت مکارانه) که به وسیله دولت در بازارهای خارجی سرمایه گذاری می شود و کمك های مالی و تضمین هائی که دولت برای صدور سرمایه و کالا ها به انحصارات خصوصی می دهد، انجام می گیرد. (ادامه دارد)

تئوری شناخت از دیدگاه مسئله اساسی دیالکتیک

در این بررسی با طرح دیالکتیك و منطق دیالکتیکی به عنوان تئوری شناخت می ـ کوشیم نشان دهیم که حل مسائل اساسی شناخت شناسی (گنوزئولوژی) در فلسفه‌ٔ علمی مبتنی بر کاربرد منطقی دیالکتیك است و تنها به یاری آن می توان پاسخ جامع به مسایل تئوری شناخت ماتریالیسم داد. برای این کار از بررسی مسائل اساسی هر فلسفه که سنگ محك هر تئوری شناخت ـ شناسانه است آغاز می کنیم سپس سایر مسایل و مقولات فلسفی را مورد بررسی قرار می دهیم تا ثابت کنیم که تحلیل و اقامه‌ٔ برهان درباره‌ٔ آنها مبتنی بر بینشی است که از دیالك ـ تیك و منطق، تئوری شناخت را بوجود می ـ آورد.

سرانجام خصلت دیالکتیکی اصل وحدت جهان را که از اصل مادیت آن ناشی می شود، مورد تحلیل قرار خواهیم داد.

تقسیم ناپذیری تئوری مادی شناخت و دیالکتیك در حل مسئله اساسی فلسفه

چنانکه می دانیم مسأله اساسی هر فلسفه مشخص نمودن رابطه‌ٔ فکر با وجود، شعور با ماده، روح با طبیعت، روان با جسم و ذهن با عین است. ماتریالیسم وجود، ماده طبیعت و عین را مقدم و تعیین کننده و فکر، شعور، روح، روان و ذهن را مؤخر و مشتق می داند. از این رو، همه‌ٔ مکتب های ماتریالیستی که به مساله‌ٔ اساسی فلسفه یك پاسخ می دهند در اردوی ماتریالیسم قرار می گیرند که مخالف با اردوی ایدآلیسم است.

با وجود این، اگر چه همه‌ٔ ماتریالیست ـ ها برای ماده تقدم قائل اند، اما از لحاظ این که در شیوه‌ٔ بحث راجع به این مسأله و در اقامه‌ٔ برهان و ارائه‌ٔ راه حل برای آن به مکتب های مختلف ماتریالیسم تعلق دارند، از یکدیگر متمایزند.

مثلا ماتریالیسم عامیانه شعور و ماده، فکر و وجود را همانند دانسته، آنچه را که روانی و روحی است بسادگی مردود میشمارد و با این استنباط نادرست روی مسأله‌ٔ رابطه‌ٔ ذهن و عین خط بطلان می کشد. بنابراین، اگر می بینیم که ماتریالیسم در زمینه‌ٔ مسأله‌ٔ اساسی فلسفه راه حل ماتریا ـ لیستی ارائه می دهد و ماده و وجود را مقدم می داند، به عکس شیوه‌های استدلال وی ساده، غیرماهرانه، بی بهره از خصلت علمی و بنابراین، کثرا قناعی و به آسانی آسیب پذیر است.

ماتریالیسم مکانیستی که نوعی از ماتریا ـ لیسم متافیزیك است شعور را به روند های روانی ـ شیمیائی تنزل می دهد، همانگونه که همه‌ٔ شکل های عالی حرکت ماده را تا سطح شکل های نازل آن فرود می آورد و بدین سان ویژگی فکر را به مثابه فعالیت مغز انسان که ماده ای است بطور عالی رشد یافته ناچیز می شمارد. اگر چه ما در اینجا با یك جواب ماتریالیستی روبرو هستیم، اما استدلال آن مانند استدلال ماتریالیسم عامیانه هیچ ارزشی ندارد. به کوتاه سخن اسلوب مکانیست ها که تفاوت های کیفی را به تفاوت ـ های کمی تنزل می دهد، نمی تواند راه حل درستی برای مسأله مورد نظر ارائه نماید.

نظر پیروان ماتریالیسم متافیزیك نیز که عیب اساسی آن تاریخ ستیزی وی است بی ـ اعتبار و نادرست است. متافیزیك خصلت تحولی طبیعت، فعالیت روحی و فکر را درك نمی کند ـ این ماتریالیسم اشیا‌ٔ و مفاهیم ـ شان را داده هائی از پیش آماده تلقی کرده قادر نیست آنها را برحسب منشأ و تحولشان تحلیل نماید. از این رو متافیزیك دان هیچگاه از دیدگاه تاریخی درباره‌ٔ مسأله اساسی فلسفه به بحث نمی پردازد، برای او مسأله عبارت از رابطه‌ٔ ثابت و بی تغییر فکر با وجود و روح با طبیعت است. ماتریالیسم متافیزیك نمی تواند پیرامون پاسخ خود بطور علمی استدلال کند، زیرا برهان وی اصل تاریخی را بکلی ندیده می گیرد.

وانگهی در تز" ماده مقدم و شعور مؤخر است" نمی توان لحظه‌ٔ تاریخی ئی را کاملا دقیقا بدان اعتبار این جمله بر پایه ماتریالیستی پی ریزی شده مشخص نمود. حقیقتا بحث درباره تقدم ماده از دیدگاه دیالکتیك ماتریالیستی معطوف به این واقعیت است که ماده و طبیعت پیش از روح وجود داشتند، ماده در جریان تحول تاریخی خود شعور را بوجود آورد، فکر در مرحله‌ٔ معینی از تحول ماده پدیدار شد، و درست در این مفهوم است که شعور نسبت به ماده جنبهٔ فرعی و مشتق دارد. این بدان معناست که هنگام بحث پیرامون حل مسأله اساسی هر فلسفه از دیدگاه تاریخی، یعنی دیالکتیکی باید توالی شکل های حرکت ماده‌ٔ در حال شدن و سمتگیری عمومی گسترش طبیعت را روشن کرد. تنها در این صورت است که با تکیه بر داده‌های علوم طبیعی خواهیم توانست به این مسأله پاسخ علمی، محکم و صریح بدهیم که آیا روح، شعور و فکر پیش از طبیعت پدیدار شده اند، یا این که طبیعت بعداً در جریان تحول خود روح یعنی موجودات متفکر و آگاه را بوجود آورده است و آیا روح از آغاز وجود داشته است؟ انگلس که بطور علمی به این مسأله اساسی برای شناخت پاسخ گفت در کتاب خود دیالکتیك طبیعت به تفصیل توالی مراحل اساسی را که در جریان تحول تدریجی طبیعت بوجود آمد و تحولی از ساده به بغرنج و از پست به عالی است روشن ساخت. انگلس نشان داد که گسترش جهان ما بر اساس ساده ترین شکل های حرکت ماده که نمایشگر جهان غیرزنده می باشد صورت گرفته است. بغرنج شدن این شکل های حرکت موجب پیدایش شکل های حرکت بیش از پیش پیچیده تری گردید که زندگی را باید مولود آن دانست. پیچیدگی شکل های بسیار ساده زندگی و گذار آنها به شکل ـ های بغرنج تر انسان ذیشعور را بوجود آورد. طبیعت به موهبت پیدایش انسان به خود، آگاهی یافت. بنابراین جواب علمی و مشخصی که ماتریالیسم به مسألهٔ اساسی هر فلسفه می دهد جبرا مستلزم برخورد تاریخی نسبت به رابطه‌ٔ طبیعت با روح، ماده با شعور و وجود با فکر است.

(ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۱

اوضاع بحرانی لبنان...

کشور پیشروی کردند. در آن زمان فواد بطروس وزیر امور خارجه لبنان و نماینده دائمی لبنان در سازمان ملل متحد خواستار آن شدند که مسئله تجاوز نیروهای مسلح اسرائیل به خاک لبنان در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح شود. وزیر امور خارجه لبنان طی مصاحبه تلویزیونی خود اظهار داشت: «تجاوز رژیم صهیونیستی اسرائیل به جنوب لبنان اقدام تحریک آمیزی است برضد نیروهای صلح سازمان ملل متحد که در این منطقه مستقر هستند و افزود تجاوز اسرائیل به لبنان عواقب خطرناکی در بر دارد».

طی دو هفته اخیر بار دیگر اوضاع لبنان بر اثر اقدامات تحریک آمیز و تجاوز نیروهای مسلح اسرائیل بویژه از طریق هوا به خاک این کشور به حالت بحرانی درآمده است. در این بار حملات اسرائیل بطور عمده علیه واحدهای نظامی ارتش سوریه است که جزء واحدهای پاسدار صلح در لبنان مستقر هستند.

پس از مسافرت چندی پیش هیگ وزیر امور خارجه ایالات متحد آمریکا به خاورمیانه، دولت صهیونیستی اسرائیل به دنبال تصمیماتی که از جانب دولت ریگان در مورد پشتیبانی و تحویل سلاح و کمک مالی به اسرائیل اتخاذ شده است، حملات تحریک آمیز خود علیه نیروهای سوری مستقر در لبنان را تشدید نموده و دو هلیکوپتر ارتش سوریه را در خاک لبنان سرنگون ساخته است بدنبال این اقدام دولت سوریه تصمیم گرفت چند دستگاه موشک انداز از نوع موشک های سام-۶ را در خاک لبنان مستقر کند و بدین وسیله دفاع ضد هوائی این منطقه را در برابر تجاوز هواپیماهای اسرائیلی تأمین کند. این اقدام تدافعی سوریه با التیماتوم و تهدید دولت اسرائیل روبرو گردید و بدنبال آن نیروهای مسلح اسرائیل در مرز لبنان متمرکز شدند.

رهبران اسرائیل که خود در ایجاد یک چنین وضع بحرانی در لبنان مقصر اصلی هستند، از وقوع یک جنگ مستقیم با سوریه سخن می گویند. از سوی دیگر اقدامات تحریک آمیز و ارعاب و تهدید از جانب آمریکا علیه سوریه آغاز شد. ناوهای هواپیمابر آمریکا و ۵ فروند ناو نیرو بر و دو ناو موشک انداز آمریکائی رهسپار مدیترانه شرقی و سواحل لبنان شدند. دولت آمریکا ضمن این اقدامات تحریک آمیز نماینده خود فیلیپ حبیب را به منطقه فرستاد و با این عمل خواست وانمود کند که به استقرار صلح در این منطقه و جلوگیری از توسعه تشنجات در این منطقه علاقمند است. اما واقعیت امر این بود که فیلیپ حبیب تمام تلاش خود را در این سفر بکار برد، تا سوریه را وادار کند که موشک های سام را از لبنان خارج کند، یعنی میدان را برای تجاوزات هواپیماهای اسرائیلی به خاک لبنان باز بگذارد، البته دولت سوریه این پیشنهاد را رد کرد و در برابر سیاست توسعه طلبانه و نقشه های تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل مواضع قاطع خود را اعلام داشت جنگ روانی که امپریالیسم آمریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل علیه سوریه به راه انداخته اند با شکست مواجه گردید، حتی حکومت های وابسته به آمریکا در منطقه هم نتوانستند سیاست آمریکا را در منطقه که به دست عمال صهیونیستی آن اجرا می شود مورد تأیید قرار می دهند.

بحران کنونی اوضاع لبنان دنباله همان سیاست توسعه طلبانه دولت صهیونیستی اسرائیل و سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا در سراسر این منطقه است.

پس از بحران خاورمیانه که در نتیجه تجاوزات مکرر اسرائیل علیه کشورهای عربی این منطقه پدید آمد و با اشغال سرزمینهای کشورهای عربی به یک بحران مزمن و کانون تشنج و درگیری مسلحانه در این منطقه تبدیل گردید امپریالیسم آمریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل تلاش کردند با ایجاد نفاق و تفرقه در میان جبهه متحد کشورهای عربی به تجاوز اسرائیل و اشغال سرزمینهای کشورهای عرب توسط اسرائیل صورت قانونی بدهد. خیانت انورسادات به منافع همه خلقهای عرب و تسلیم او در برابر امپریالیسم آمریکا و اسرائیل که به انعقاد موافقتنامه های کمپ دیوید انجامید علیرغم تصورات مبتکران این موافقتنامه ها نه تنها کمکی به حل بحران این منطقه نکرد بلکه این منطقه را به کانون تشنج و درگیری مداوم تبدیل نمود. پس از انعقاد موافقتنامه های کمپ دیوید تمام تلاش رژیم سادات و حامیان امپریالیستی آن در این راه به کار رفت تا دیگر کشورهای عربی را وادار سازند به این موافقتنامه ها بپیوندند و از این راه مسئله تخلیه نیروهای اشغالگر اسرائیل از سرزمینهای کشورهای عربی و در عین حال مسئله حق تعیین سرنوشت خلق عرب فلسطین و حق بازگشت به سرزمین های زاد بومی این خلق وتشکیل دولت مستقل ملی فلسطین عملا منتفی شود. اما این تلاشها نتایج مطلوب را برای امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل به بار نیاورد. کشورهای مستقل ملی سوریه، لیبی، جمهوری دمکراتیک یمن و جمهوری الجزایر و سازمان آزادیبخش فلسطین در جبهه پایداری برای مقابله با سیاست توسعه طلبانه اسرائیل و سیاست تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا متحد شدند و تمام طرحهای توطئه گرانه تجاوزکاران اسرائیل و امپریالیسم آمریکا را عقیم گذاردند. از سوی دیگر سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان یگانه نماینده برحق خلق عرب فلسطین از جانب اکثر دول جهان به رسمیت شناخته شد. شورای امنیت سازمان ملل متحد طی قطعنامه های مکرر خود تجاوز اسرائیل به خاک کشورهای عربی را محکوم نمود و خواستار تخلیه سرزمینهای اشغال شده از جانب اسرائیل گردید. در قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد حق تعیین سرنوشت خلق عرب فلسطین و حق داشتن دولت مستقل ملی در سرزمینهای زاد بومی این خلق مورد تایید قرار گرفت. گسترش روابط کشورهای عضو جبهه پایداری و سازمان آزادی بخش فلسطین با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی به استحکام مواضع سیاسی و نظامی این کشورها در برابر اسرائیل و نقشه های تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا مساعدت نمود. از سوی دیگر پیروزی انقلاب ثور در افغانستان و پیروزی انقلاب شکوهمند مردم ایران تناسب نیروها را در سراسر منطقه به زیان امپریالیسم و صهیونیسم و به نفع جنبش های رهائیبخش و کشورهای مستقل ملی بنحوی بنیادی دگرگون ساخت. اما امپریالیسم آمریکا از تلاشهای خود برای بازگرداندن مواضع سیاسی و نظامی و اقتصادی از دست رفته و کوشش برای تغییر تناسب نیروها در این منطقه به نفع خود دست برنداشته است، تدارکات گسترده جنگی آمریکا در منطقه، استقرار سی ناو جنگی و چند ناو هواپیمابر در آبهای خلیج فارس و اقیانوس هند، پیاده کردن واحدهائی از نیروی واکنش سریع در پایگاههای آمریکائی در مجاور خلیج فارس و گسترش پایگاههای نظامی در کشورهای وابسته به خود در این منطقه از جمله اقداماتی هستند که به همین منظور انجام میگیرند. در عین حال امپریالیسم آمریکا پس از اجرای طرحهای توطئه خود علیه جمهوری اسلامی ایران که یکی پس از دیگری با ناکامی روبرو شدند، در شرایط جنگ تحمیلی رژیم خیانت پیشه صدام حسین علیه جمهوری اسلامی ایران تلاش دارد کانون جنگ و درگیری مسلحانه دیگری در این منطقه به دست دولت صهیونیستی اسرائیل در لبنان به وجود آورد. اوضاع این منطقه را به وخامت بیشتری بکشاند تا شاید بدینوسیله بتواند مواضع کشورهای مستقل ملی و نیروهای ترقیخواه را در این منطقه تضعیف نماید و راه بازگشت استقرار سلطه خود بر سراسر این منطقه را هموار سازد●

اتحاد شوروی از سال ۱۹۳۰ بیکار ندارد

دولت جوان شوروی از روسیه تزاری مسأله حاد بیکاری را به ارث برده بود. این بیکاری در نتیجه اختلالات اقتصادی جنگ جهانی، جنگ داخلی و خارجی هر چه بیشتر شدت یافته بود.

بیکاری در اتحاد شوروی در سال های ۲۰ قبل از هر چیز به اضافه جمعیت کشاورزی مربوط بود. نیروی کار اضافی روستائی در آستانه نخستین برنامه پنج ساله (۱۹۳۲-۱۹۲۹) در حدود ۹ میلیون نفر بود. قریب یک میلیون نفر از آنها سالیانه به شهرها هجوم می آوردند. نداشتن تخصص، بیسوادی و وابستگی به زمین مانع از استقرار دائمی دهقانان در شهرها می شد. از این رو رفت و آمد های فصلی دهقانان به شهر موجب حاد شدن بیکاری می شد. مثلا در ۱۹۲۹، ۷ میلیون نفر در کارهای فصلی مشغول بودند

به این دلیل یکی از نخستین تدابیر ضد بیکاری دولت جوان شوروی استفاده طبق برنامه و منظم نیروی کار به وسیله بورس های کار در جلب کارگران صنعتی و زحمتکشان فصلی بود. در ۱۹۲۷، ۲۵۰ بورس کار وجود داشت که ۷۵٪ نیازهای صنعت را به نیروی کار تأمین می نمود.

دولت شوروی به بیکاران کمک مالی عظیمی می نمود. در ۱۹۲۷، ۴۸۰ هزار نفر از صندوق های تأمین اجتماعی کمک خرج دریافت می کردند. بیش از ۶۰ هزار بیکار از تعرفه تخفیف قیمت وسایل حمل ونقل استفاده می کردند.

غذاخوریها و استراحتگاه های متعددی برای آنان اختصاص یافته بود.

یک شکل کمک به بیکاران کمک از طریق گروه های کار یا اجتماعات بیکاران بود. در ۱۹۲۹ این گروهها ۱۴۴ هزار نفر را در بر می گرفت. گروه های کار موسسات صنعتی و تجاری را از دولت اجاره می کردند یا در اجرای کارهای عمومی با دولت قرارداد می بستند.

بتدریج که صنعتی شدن پیشرفت نمود گروه های کار در کارگاه های عظیم مشغول کار شدند یا به مراکز آموزش حرفه ای منتقل گردیدند. البته، آموزش کارگران در آن موقع با وجود خیل عظیم بیکاران اهمیت عظیمی داشت چون کشور از نیروی کار متخصص بی بهره بود.

دولت شوروی برای آموزش کارگران و باز آموزی آنها به گشایش موسسات فنی متوسطه و عالی در مراکز کار پرداخت و بدین سان به کارآئی و ثمربخشی زحمتکشان کمک نمود.

هزینه آموزش و باز آموزی زحمتکشان در ۱۹۲۷، ۱۰٪ و در ۱۹۳۰، ۵۰٪ مجموع اعتبارات کمک به بیکاران را به خود جذب می نمود. تنها در چهار سال اول برنامه پنج ساله مراکز مذکور ۴۵۰ هزار نفر را تربیت کردند.

بیکاری با گسترش موسسات و پیشه های کوچک کاهش یافت. تعداد کارگران این موسسات در فاصله ۱۹۲۵ و ۱۹۲۹، ۹۳٪ افزایش یافت و به ۵/۴ میلیون نفر رسید. این عده ۷۷٪ همه زحمتکشان صنعت را تشکیل می دادند. وضع توسعه اشتغال در صنعت و پیشه کوچک بهتر از صنعت بزرگ بود. مثلا مزد یک شغل در بخش های پایه ۳۵۰۰ روبل در برابر ۱۷۰ روبل در صنعت کوچک بود. این وضع در صنعت کوچک برای چیرگی بر اضافه جمعیت روستا مفید بود. زیرا ۷۴٪ همه افراد شاغل در صنعت و پیشه کوچک با کشاورزی ارتباط می یافت.

با همه اهمیت این تدابیر اتحاد شوروی تنها به موهبت صنعتی شدن و رشد سریع اقتصادی توانست اشتغال کامل را برای مردم تأمین نماید. از ۱۹۲۹ هنگامی که نخستین برنامه پنج ساله به اجرا درآمد، کمبود نیروی کار در صنعت زغال سنگ، بهره برداری های جنگل و خبازیها وغیره به شدت احساس شد.

در پایان ۱۹۳۰ دومین سال اجرای نخستین برنامه پنج ساله، بیکاری به کلی ریشه کن شد. در ۱۹۳۱، تعداد کارگران وکارمندان نسبت به ۱۹۲۴ در صنعت ۱۷۱ درصد، در حمل ونقل ۱۶۴ درصد، در ساختمان تقریبا ۱۳۰۰ درصد افزایش یافت و سطح اشتغال در همه شاخه های اقتصادی بالا رفت.

نرخ رشد اقتصادی اتحاد شوروی از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۷ در نتیجه بازسازی اقتصادی کشور بطور متوسط ۱۶/۲٪ بوده است. در جریان اجرای سه برنامه پنج ساله تا پیش از جنگ ۹۰۰۰ تأسیسات بزرگ صنعتی ساخته شد.

هنگامی که نخستین برنامه پنجساله به مرحله اجرا درمی آمد اتحاد شوروی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری بسیار عقب بود. طی ده سال کشور شوراها به قدرت بزرگ صنعتی بدل شد و به بیکاری برای همیشه پایان داد.



بقیه از صفحه ۱

تا کجا خواهند رفت؟

آیة الله مهدوی کنی، وزیر کشور، در گفت و گوئی اشاره ای گذرا به «اختلافاتی» می کند «که در سطح بالای مسئولین مملکت است» ـ اطلاعات: ۶۰/۲/۲۷ ـ آری، اختلاف هست و شدید هم هست، و سابقه دور و درازی دارد که به پیش از انتخابات ریاست جمهوری می رسد. در این یک سال و اندی گذشته، فراز و نشیب هائی هم داشته است. بدین معنا که هربار، با تیز شدن آتش این اختلاف و احتمال پدید آمدن اختلالی در روند انقلاب و اداره جنگ یا در زندگی کشور، امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیادگذار جمهوری اسلامی ایران، با تدبیر خردمندانه خود برآن سرپوش نهاده اند و رقیبان حکومت اسلامی را ـ که هر دو به یک اندازه به قانون اساسی تمسّک می جویند و از آیات قرانی و احادیث دلیل می آورند ـ به وحدت فراخوانده اند. ولی تجربه اینک ثابت کرده است که اختلاف بر سر شیوه اجرای کارها یا تعیین حدود و وظایف و اختیارات نیست. اختلاف از حد تصادم خودبینی ها و جاه طلبی های فردی یا گروهی بسیار فراتر می رود. بهانه و نحوه بروز هرچه می خواهد باشد، اختلاف ریشه ای است و بیانگر تضاد بنیادی منافع طبقات و قشرهای جامعه کنونی ماست. اختلاف و کشمکش بر سر قدرت است و آنچه از امتیازات اقتصادی و سیاسی که برای این طبقه به رغم آن دیگری تضمین می کند. طبقات و قشرها، به اعتبار دگرگونی های انقلاب و نیروئی که در میدان حاضر دارند یا می توانند بسیج کنند، می کوشند تا تمامی یا بخشی از قدرت را در چنگ بگیرند و در نتیجه، به تنهائی یا در ائتلافی محدود و مشخص، سرنوشت جامعه و کشور را به مجرای سیادت خود بیندازند. این قانونمندی انقلاب است، و در این میانه اگر هم افراد نقشی دارند فرعی و تصادفی است. از همین روست که هیچ حکمیت و هیچ هیئت حل اختلافی نتوانسته است و نمی تواند به این کشمکش ـ و در واقع به این نبرد ناگزیر ـ پایان دهد.

گواه براین مدعا وقایع چندی است که در این روزها روی نموده و بازدیگر آتش «اختلاف» مسئولان بلندپایه حکومت را شعله ور ساخته است. از آن جمله است گزارش آقای بهزاد نبوی در جلسه رسمی غیرعلنی مجلس در ۲۲ اردیبهشت، جریان محاکمه امیرانتظام، گزارش هیئت بررسی شایعه شکنجه، لایحه حذف عبارت «فرمان همایونی»، دستگیری کسی که متهم به سرقت اسناد سرّی وزارت خارجه شده است و دفتر ریاست جمهوری مدعی است که از جانب آن دفتر مأموریت داشته، پرسش های هفتگانه معاون اداری و مالی وزارت امور خارجه از رئیس جمهور در این رابطه، نامه آقای بنی صدر به رئیس مجلس شورای اسلامی برای تحویل نوار گفته های وزیر مشاور در جلسه غیرعلنی مجلس، امتناع مؤدبانه رئیس مجلس و اشاره به آن که «مدتی پیش اسرار یکی از جلسات سرّی مجلس توسط جنابعالی در روزنامه انقلاب اسلامی منتشر شد و منجر به اعلام جرم جمعی از نمایندگان علیه شما و روزنامه انقلاب اسلامی گردید»، و پاسخ آقای بنی صدر به آقای هاشمی رفسنجانی که می گوید: «ممکن است بفرمایید بررسی و مشورت کنند تا معلوم شود چه اموری می توانند برای اجزاء قوه مجریه جزو اسرار نباشند و برای رئیس این قوه سرّ به شمار رود» ـ انقلاب اسلامی ۶۰/۲/۳۰ ـ

فضای سیاسی ناشی از این وقایع که در ظاهر پراکنده ولی در باطن به هم پیوسته است و تأثیری که در برانگیختن اغراض و تشدید برخوردها دارد تضمین کننده حرکت موزون ولی دست انداز انقلاب اسلامی ایران در راستای اعاده حقوق محرومان و مستضعفان نمی تواند باشد. چه در پیش است؟ ـ نمی توان دانست. واکنش ـ ها چگونه خواهد بود؟ معلوم نیست. از این سو و آن سو، تا کجا خواهند رفت؟ ـ باید ماند و دید. درهرحال، صراحت اتهام ـ های وارد از هردوسو کمتر جائی برای آشتی می گذارد. وقتی که آقای نخست وزیر از ناهماهنگی بعضی ارگانهای دولتی سخن می گوید و هدف اصلی خود را از پیشنهاد حذف «فرمان همایونی» دقیقا همان اعلام می کند که «با مدیرکل بانک مرکزی هماهنگی ندارم» ـ کیهان: ۶۰/۲/۲۹ ـ، وقتی که آقای بنی صدر می نویسد «هیچیک از شرایط چهارگانه امام و مجلس در مورد آزادی گروگانها رعایت نشده است» ـ انقلاب اسلامی: ۶۰/۲/۲۶ ـ و در نامه خود به رئیس مجلس، موافقت نامه درباره گروگانها را «بیانیه خانمان برانداز الجزایر» توصیف می کند و می گوید که «میلیاردها دلار از ثروت این مردم محروم به غارت برده شده است و استقلال و حاکمیت کشور شدیدا مورد تهدید و نقض قرار گرفته است» و اضافه می کند که از بابت این تخلفات برای نخست وزیر و وزیر مشاور «اعلام جرم نموده ام» ـ انقلاب اسلامی: ۶۰/۲/۳۰ ـ نمی توان به خود دلداری داد که این همه یک جوشش عصبی است که فرومی نشیند. نه. این صف آرائی و مبارزطلبی است، و گویا آخرین مرحله تدارک نبرد برسرقدرت است. پیشنهادی هم که آقای رئیس جمهور در «انقلاب اسلامی» مورخ سی ام اردیبهشت می کند همین معنی را می رساند: «ساده ترین راه بدون بحران این است که همه موافقت بکنند به مردم مراجعه کنیم، و با رأی عومی آنچه باید بشود، بشود». این پیشنهاد اختلاف در سطح بالای مسئولان حکومت اسلامی ایران را به میان توده ها می برد و یک بار دیگر، و این بار به صورت مشخص طبقاتی، انتخاب شکل و محتوای قدرت را به رأی مردم می ـ گذارد. و هرگاه توده مستضعف ـ کارگر و دهقان و بازاری خرده پا، صنعتگران و کارمند زیردست و روشنفکران انقلابی و روحانی متعهد ـ با دستیابی واقعی به آنچه از زمین و کار و شرکت مؤثر در شوراها به وی وعده داده شده است، آگاهانه و سازمان یافته در این میدان وارد شوند، نتیجه از پیش معلوم است.

★

خلق شکیبا به رزم خود ادامه می دهد

پیروزی های درخشان هفته های اخیر رزمندگان انقلاب ایران در صحنه های جنگ با مهاجمان صدامی و آزاد کردن ارتفاعات «بازی دراز» در غرب و سپس ارتفاعات «ردان» و اخیرا «الله اکبر» در جنوب کشور نشانه گویائی از عزم و ایمان راسخ فرزندان ایثارگر خلق ما در دفاع از میهن و آرمان های شکوهمند انقلاب خلقی اسلامی است.

پیروزی رزمندگان دلیر و انقلابی میهن ما در جبهه الله اکبر بی شک نقطه عطفی در مجموعه جبهه نبرد به حساب می آید. ارتفاعات اللهاکبر که ماهها تحت کنترل نیرو ـ های متجاوز و مزدور صدامی بود. از نظر سوق الجیشی یکی از مهمترین مناطق کرهی در جبهه خوزستان است. فتح دلیرانه و شگفت آفرین این ارتفاعات توسط جان برکفان سپاه پاسداران، ارتش، بسیج و ژاندارمری وسایر نیروهای مردمی با نیروئی بسیار کمتر از آنچه بعثی ها در ارتفاعات الله اکبر تلنبار کرده بودند. نشانه قدرت رزمی و تسلط برتاکتیکهای جنگی مردمی است که تابحال حداقل در طول پنجاه سال اخیر، در هیچ جبهه ای نبود مانده و نیز بیانگر قدرت ابتکار و خلاقیت نظامی کسانی است که در ابتدای جنگ به بی تخصصی و ناشیگری! محکوم می شدند.

عملیات پارتیزانی عده قلیلی از نیروهای رزمنده میهن انقلابی ما که منجر به فتح ارتفاعات مهم و حیاتی الله اکبر و نابودی چند واحد زرهی و مهندسی و پیاده دشمن متجاوز شد که در این ارتفاعات مستقربودند و ماهها مناطق مجاور آن مانند سوسنگرد و دشت حمیدیه را زیر کنترل آتش وحشیانه خود داشتند، با تلفاتی بسیار کمتر از آنچه به تصور می آید و زمانی بسیارکوتاه تر از آنچه لازم است، نشان ـ دهنده تجربه نظامی توده های وسیع شرکت کننده در نبرد سرنوشت سازمیهنی ماست و این امید را در دلها زنده می کند که هیچ نیروی نظامی آن هم به وسعت نیروی بعثی مستقر در الله اکبر حتی در مسلط ترین سنگرها یارای مقاومت در برابر عزم آهنین و اراده استوار مردم مستعدیده و سلاح بر کف ما را ندارد.

★

امپریالیسم غدار آمریکا که در جاه طلبی ها و ناسیونالیسم افسارگسیخته صدام آرزوهای استیلاگرانه خود را متبلور می دید با تشویق او به تجاوز علیه ایران می پنداشت که این بار خواهد توانست همه ناکامی های خود را در ترتیب توطئه های براندازی جمهوری اسلامی ایران تلافی کند و رژیم دلخواهش را در پی هرج ومرج این جنگ «برق آسا» روی کار بیاورد.

اما حساب امپریالیسم مانند همیشه درست از آب درنیامد، چون توده های زحمتکش کشور ما برای دفاع از میهن انقلابی خود هست و نیست خود را در طبق اخلاص گذاشته اند و به میدان آورده اند و با چنگ و دندان از زادبوم خود در برابر توطئه ـ های ابلیسی امپریالیسم دفاع می کنند.

بنابراین، جنگ عادلانه مردم ایران بر ضد نیروهای تجاوزگر، جنگ انقلاب با ضد انقلاب است. جنگی ماهیتا طبقاتی است و با سرنوشت انقلاب خلقی و ضد امپریالیستی مردم ما سخت گره خورده است.

امپریالیسم و نوکران رنگارنگ وی پس از پیروزی سریع در این تلاش اند صلحی را به ما تحمیل نمایند که به مواضع ارتجاع در منطقه آسیب نرساند. از این رو، مردم ایران ضمن نیاز فراوان به صلح و بیزاری از جنگ هرگز در برابر ابولهول تجاوز و هجوم امپریالیستی سر تسلیم فرود نخواهند آورد و با همه توان و نیرو تا بیرون راندن دشمن متجاوز بکنام خود از پای نخواهند نشست.

در چنین شرایطی که توده های میلیونی خلق ما جگرگوشگان خود را برای نجات میهن و انقلاب به جبهه اعزام می دارند، نیمی از قوت و غذای خود را برای تأمین نیازهای دلاوران جبهه و آوارگان جنگ هدیه می کنند، نازپروردگان دولتمند برای حفظ تعینات پلید طبقاتی خود در هر گوشه وکنار به ژاژخائی برخاسته و چونان ستون پنجم دشمن هرچه از دست و دلشان برمی آید در تخریب انقلاب دریغ نمی دارند. البته برایشان هیچ حرجی نیست زیرا میهن دولتمندان همیشه در چمدان ـ شان بوده است و یا به قول مارکس: «ملیت سرمایه داران استثمار و خدایشان دلار است». توانگران جاه طلب و پرنخوت با انسانیت و کرامت انسانی از بیخ و بن بیگانه اند. آنها همیشه به بهای فقر و اسارت میلیونها تن انسان زالووار زندگی کرده اند. لذا چه باک اگر «میهن» شان در تهاجم قرارگیرد و هزاران هزار عزیز پاک باخته به خاک و خون درغلتند. آنها از این تهاجم برای چپاول توده ها و حفظ مواضع استثمارگرانه شان استقبال می کنند.

بدیهی است که مردم را به این نیروهای عفن و پوسیده نیازی نیست. واقعیت این جنگ تحمیلی نشان داده است که نوادگان هیچیک از این طفیلی های مردارخوار در صحنه های نبرد حق و باطل شرکت نداشته و نمی توانند داشته باشند. اینان که میرزمند و به خاک و خون می افتند از سلاله نعمت آفرین توده های عظیم خلق اند، بازوی توانای زحمت اند. میهن را اینان پاسدار ـ ند، چون نفس شان در نفس مردم است و به عشق سربلندی، رهائی و سعادت خلق ـ شان از هروجب خاک خود دفاع می کنند و به آسانی جان می بازند.

اما آنان که خود را فریفته مردم می ـ دانند و برای نجات آنها خویشتن را متعهد و مسئول نشان می دهند طبیعتا باید درکنار خلق با دشمنان مهاجم وی که قصد اسارت ونابودی انقلاب شان را کرده است درآویزند. شگفت این جاست که برخی از این مدعیان در کشاکش نبرد خلق علیه امپریالیسم و نوکران وی در منطقه آتش تفرقه را درمیان خلق برافروخته اند و در پشت جبهه به کوبیدن ساز ودهل مشغولند. درهیچ کجای دنیا و درهیچ شرایطی دیده نشده است که سرزمینی مورد تهاجم و تجاوز قرارگیرد و جماعتی بعذر «مردم دوستی» و دفاع از «منافع» توده هائی که سرگرم پیکار با دشمن بیگانه در جبهه های نبردند پشت جبهه را بیاشوبند. این اقدام اگر عامدانه نباشد بی شک جاهلانه است نظریه پردازان چنین رفتاری تنها نقش عبوس خود را در آینه می بینند. آنها در برابر مصلحت خلق و انقلاب محجوب و بردبار نیستند. ناشکیبانی هستند که کاسه صبر ـ شان به ساده ترین عذری لبریز می شود. می خواهند یکشبه ره صدساله بپویند. یگانه بیماریشان مسند خواهی است.

اما خلق با همه توان خود پیش می تازد در جبهه با دشمن خونخوار می رزمد و در پشت جبهه علی رغم فشارهای توانفرسای بار سنگین زندگی دور از برآشوبی ها و هیاهوهای تفرقه اندازانه در تکاپوست تا امر خطیری را که با انقلاب بزرگ خود آغاز کرده است در بوته آزمون های تلخ و شیرین زمان بپروراند و به پیش راند.

بازوان وآرمان انقلابی شان پرتوان باد!

اتحاد مردم
ارگان اتحاد دمکراتیک مردم ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
محمود اعتمادزاده (م.ا. به آذین)
آدرس: منطقه ۱۳ پستی ـ صندوق پستی ۳۱۴/۱۱۱۷
چاپ کاویان